

# امرداد نامه

شماره هفدهم  
آذرگان ۸۹

<http://www.amordad.net/emag>





## آذرگان

رویه ۳

## هیتی ها

نویسنده یزدان صفایی  
رویه ۱۴

## ابرقدرتی از فرات تا سند

نویسنده : اچ اکبری شالچی  
رویه ۷

## نسک شناسی

نویسنده مریم امامی جعفری  
رویه ۲۱

## عرفان چیست ۱

نویسنده امید عطایی فرد  
رویه ۱۰

## آیا فرمانروایان آخرین دوره بابل، ایرانی بوده اند؟

نویسنده سورتا فیروزی  
رویه ۲۳

## آریا و آریایی

نویسنده محمد جمشیدپور  
رویه ۱۱

صاحب امتیاز: تارهای امرداد

سردبیر: پویا احمدی

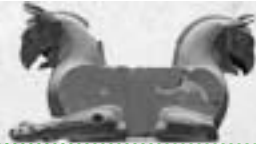
صفحه آرایی: پویا احمدی

ابروهایمان را برمی داریم  
نویسنده : سپیده اسماعیل زاده

رویه ۱۳

همکاران این شماره: محمد جمشیدپور  
امید عطایی فرد  
سپیده اسماعیل زاده  
یزدان صفایی  
مریم امامی جعفری  
الف نیکویی  
اچ اکبری شالچی  
سورتا فیروزی





## جشن آذرگان خجسته باد!

به زور کیانی رهانید ز دست  
جهانسوز مار از جهانجو بجست

اسطوره آتش در ایران باستان

برآمد به سنگ گران سنگ خرد  
همان و همین سنگ بشکست خرد

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ  
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

نشد مار کشته ولیکن ز راز  
پدید آمد آتش از آن سنگ باز

هر آن کس که بر سنگ آهن زدی  
ازو روشنایی پدید آمدی

جهاندار پیش جهان آفرین  
نیایش همی کرد و خواند آفرین

که او را فروغی چنین هدیه داد  
همین آتش آن گاه قبله نهاد

بگفتا فروغیست این ایزدی  
پرستید باید اگر بخردی

شب آمد برافروخت آتش چو کوه  
همان شاه در گرد او با گروه

یکی جشن کرد آن شب و باده خورد  
سده نام آن جشن فرخنده کرد

ز هوشنگ ماند سده یادگار  
بسی باد چون او دگر شهریار

کز آباد کردن جهان شاد کرد  
جهانی به نیکی ازو یاد کرد

واژه «آتش» در اوستا به صورت «اتر»، و در زبان پهلوی به صورت «آتور» و «آتر» و «آتش»، و در زبان پارسی به صورت «آذر» و «آدر»، و در گویش های گوناگون آن به صورت های «آتیش»، «آدیش»، «تش» و شکل های کم و بیش نزدیک به این صورت ها آمده و ثبت و ضبط شده است.

ریشه این کلمه در زبان سانسکریت «آدری» بوده است و مفهوم آن زبانه و شعله آتش است و به عنوان صفت «ایزد آتش» که «آگنی» نامیده می شده، نیز به کار می رفته است.

کشف آتش یکی از مهم ترین و حیاتی ترین اکتشافات تاریخ زندگی بشر بوده است و به دلیل اهمیت حیاتی این اکتشاف، و نقش بسیار مهم و زندگانی بخشی که آتش در حیات بشر باستانی ایفا می کرده، ستایش و تقدیس آتش از همان دوران باستان رواج و تداول داشته و آتش در اغلب فرهنگ های اساطیری، موجودی مقدس و متعالی به شمار می رفته و ستایش می شده است.

در اساطیر ایران باستان، پیدایش آتش را به هوشنگ نسبت می دادند. به روایت شاهنامه فردوسی، در یکی از روزهایی که هوشنگ به شکار رفته بود، ماری بر سر راه دید و چون مار قصد حمله و آسیب رساندن به او را داشت، هوشنگ به قصد کشتن مار سنگی به جانبش پرتاب کرد. سنگ به مار برخورد نکرد، بلکه به سنگ دیگری برخورد و از این برخورد، شراره آتش جهید و آتشی پدید آمد که تا آن روزگار ناشناخته بود.

هوشنگ به شکرانه و میمنت پیدایش این فروغ ایزدی، آن روز را جشن گرفت و به شادمانی و تکریم ایزدان آسمانی پرداخت و این همان «جشن سده» است که در آن ایرانیان باستان به تقدیس و ستایش آتش می پرداختند.

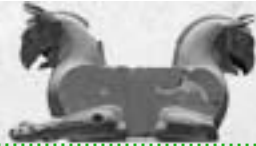
یکی روز شاه جهان سوی کوه  
گذر کرد با چند کس هم گروه

پدید آمد از دور چیزی دراز  
سیه رنگ و تیره تن و تیزتاز

دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون  
ز دود دهانش جهان تیره گون

نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ  
گرفتش یکی سنگ و شد پیش جنگ





قرار دارد.

آتش مقدس زندگی در نهاد تمام فرزندان طبیعت، به امانت گذاشته شده است و به همه موجودات جهان ارمغان داده شده است. گوهر زندگی انسان و سایر موجودات زنده و جاندار همین آتش جاودانه درون است، آتشی که هرگز نمی میرد و مظهر دوام و بقای جان است. این همان آتش درون است که از آن تعبیر به آتش نامیرای عشق و آتش جاودان جان شده است و گوهر هستی موجودات زنده، به ویژه آدمیزاده است. ادبیات اساطیری و عرفانی ما سرشار است از روشنی و شعله این آتش نامیرا.

آتش مینوی نگاهبان و نگه دارنده زدگی جانوران است، و آتش زمینی پاک سازنده و سوزنده پلیدی و پلشتی و گناه است.

رسم برافروختن آتش در اغلب جشن های آیینی ایران باستان وجود داشته است. از جشن سده که جشن رسمی ستایش و گرمی داشت آتش بوده است تا جشن چهارشنبه سوری، از جشن شب یلدا تا جشن مهرگان و جشن آذرگان، و از همه مهم تر جشن نوروز.

در خانه های ایرانیان باستان، در روز نخست فروردین، پس از آراستن اتاق برگزاری مراسم نوروز، روی میز مراسم، کوزه ای آب و صراحی شراب و گلدانی گل و بشقاب شیرینی و کاسه ای نقل و آتشدانی پر از آتش می گذاشتند و آتش را با چوب صندل و عود و سایر چوب های خوشبو نیرو می دادند و هر کس موظف بود که با دست خود چوب بر آتش بگذارد و نام درگذشتگان خود را بر شمارد، زیرا بر این باور بودند که روح آن ها که در گذشته اند در صورت یاد کردن از ایشان به خانه و کاشانه زمینی خود بر می گردد و از روشنایی آتش شاد دلگرم و روشن روان می شود و تطهیر می گردد.

آتش نوروزی در تمام مدت جشن های نوروزی روشن نگاه داشته می شد و به طور مداوم با چوب های معطر عود و صندل جان تازه و فروغ نو می گرفت و زبانه می کشید.

این آتش پاک کننده بدی ها و گناهان بود و برکت بخشنده و میمنت بار، و ارمغان آور بهروزی و تندرستی و شادکامی، در تمام طول سال آینده برای اهل خانه و خویشان آن ها بود و هر چه مشتعل تر می شد خیر و برکت و میمنت آن افزون تر و بخشندگی آن کریمانه تر می شد و سرچشمه خجستگی و بهروزی افزون تر می گشت.

نگهبانی و پاسداری آتش در ایران باستان بر عهده «اردیبهشت» بوده است. اردیبهشت که از امشاسپندان بوده است در عالم روحانی نماینده راستی و پاکی و تقدس اهورامزدا است و در عالم مادی، نگهبان همه آتش های روی زمین.

واژه «آذر» در زبان فارسی شکل دیگری از «آتش» و یکی از قدیمی ترین نام های آن در زبان های آریایی است. یسنای ۶۲ در ستایش آذر می باشد و «آتش نیایش» که نماز ویژه آتش است، از این یسنا گرفته شده است. مطابق متن «یشت ها»، «آذر ایزد» نگهبان خاص آتش بوده است و از میان گیاهان «آذرگون» یا «آذریون» به ایزد آذر اختصاص داشته است.

نهمین ماه سال و نهمین روز هر ماه به نام این ایزد و آذر روز از آذر ماه جشن «آذرگان» بوده است، که در این روز مردم در آتشکده ها، «آتش نیایش» می خوانده اند.

در برخی دیگر از روایت های ایرانی، آفرینش آتش وابسته به پیدایش گیاهان و رویدنی ها است. شاید اعتقاد به سرچشمه گیاهی و نباتی آتش در اقوام کهن ایرانی از اینجا ریشه گرفته باشد که چون این اقوام آتش را از سایش دو تکه چوب به یکدیگر ایجاد می کردند و شعله اش را از این مالش و سایش بر می افروختند، این باور در آنان ریشه دوانید که سرچشمه آتش، چوب درختان است، پس آتش منشاء نباتی دارد و روح درخت و گیاه است. این باور کم کم پرورش یافت و تضج گرفت و به این صورت تکامل یافت که آتش روح طبیعت و هر آن چیزی است که در طبیعت شکوفا می شود و می بالد، تعمیم این باور چنان گسترش یافت که آتش روح و روان زندگی و حیات شناخته شد و در طی گذشت سده ها و هزاره ها، این استنتاج فلسفی و هستی شناسانه به وجود آمد که آتش روح هستی و آفرینش است. و بر مبنای همین باور، آتش حرمتی مقدس و آسمانی یافت و پرستش شد، و چنین بود که با گذشت زمان، آتش بنیانی ایزدی و سرشتی مینوی یافت.

در اوستا، آتش پسر اهورامزدا و سپندارمذ، و زمین دختر ایشان معرفی شده است. این عنصر آسمانی و مقدس، نزدیک ترین دوست و خویشاوند، و طبیعی ترین همراه و یاور بشر تلقی شده، هم چنین به عنوان پیکر میان انسان و ایزدان مورد احترام بسیار بوده است.

از این رو در ایران باستان آن را مظهر ربانیت، و شعله اش را یادآور فروغی ایزدی می پنداشتند و برای شعله مقدسی که با چوب عود و اتر در آتشکده ها، همیشه فروزان نگاه می داشتند احترام و ارزش خاص و مقدسی قائل بودند. این آتشدان فروزان، در پرستش گاه ها و نیایش گاه ها، به منزله محراب پیروان آیین مزدایسنا بوده است.

یکی از دلایل احترام و تقدس آتش، در ایران باستان، این بوده است که آتش را همانند آب، مولد و موجد زندگی می پنداشتند و بر این باور بودند که وجود همه چیز به نوعی به آن وابسته است. بر طبق باورهای اساطیری تخمه و نطفه آدمیزاد از آتش بوده و آتش سرچشمه زندگی بشری بر زمین بوده است.

زبده و گوهر آتش در اوستا «فر» یا «فره» نامیده شده است و آن فروغ یا فر و شکوه مخصوصی است که از طرف اهورامزدا به پیامبران و پهلوانان و صاحبان کی و کیان بزرگ، از سر موهبت، بخشیده می شده است.

در آیین مزدایسنا چنین آمده است که زرتشت نگاه دارنده و پاس دارند آتش جاودانی بوده است.

اوستا پنج گونه آتش را نام برده است و بر هر یک درود مخصوص فرستاده است. نخستین آتش، آتش بزرگ است که به «آتش بهرام» مشهور بوده است و در آتشکده ها نگاهداری می شده است.

دومین آتش در بدن جانوران و کالبد آدمی پنهان است و «آتش درون» نامیده شده است.

سومین آتش در رویدنی ها و بدنه چوبین گیاهان و درختان جاری است و مولد حیات نباتات و جانداران است.

چهارمین آتش در ابر ها نهفته است و به صورت برقش یا آذرخش از دل ابر ها بیرون می جهد و این همان آتش چهنده ای است که از گرز «تشت» زبانه می کشد و شراره می گیرد.

پنجمین آتش، آتش ایزدی است که در عرش جاودان و در برابر اهورامزدا







ضحاک) هشدار داد:

«ای اژدهای سه پوز بازگرد، اگر آن فره دست نیافتنی را به چنگ آوری، بر پشت تو زبانه می کشم و در دهان تو شعله افکنم که دیگر هرگز نتوانی بر روی زمین آفریده اهوره گام برداری.»

اژی هراسان خود را پس کشید و فره ایزدی همچنان دست نیافتنی ماند.

این اسطوره بار دیگر نشان می دهد که ایرانیان باستان زندگی را نبردی میان نیروهای خیر و شر می دیدند. آثر طبعاً برای خیر می جنگید، از این رو، در یکی از دعاهاى زردشتی با عنوان «جنگجوی خوب دلیر» نامیده شده است. ارتباط قدیمی آتش با عنصر طبیعی در متن متاخر دیگری ظاهر می شود که در آن آتش به صورت برق، دیوی را که در پی باز داشتن باران است شکست می دهد. اما این اسطوره ها دیگر نقش مهمی را در عقاید زردشتیان کنونی ایفا نمی کنند، و چنان که دیدیم در این دین آتش، نماد اهوره مزدا و کانون عبادت های روزانه آنان است. با این حال، هنوز به آتش «جنگجو» خطاب می کنند، زیرا از مقدس ترین آتش ها، یعنی آتش بهرام، در خواست می شود که نه با دیوان خشکسالی بلکه با دیوان مینویی تاریکی نبرد کند.»

مقدس ترین آتش های باستانی ایران آتش های سه گانه در آتشکده های سه گانه بوده اند. این سه آتش عبارت بوده اند از «آتش فرنبنگ» که بنا به روایتی در آتشکده ای به همین نام، در کابل افغانستان و بنا به روایتی دیگر در کاریان فارس قرار داشته است. «آتش گشنسب» که در آتشکده ای به همین نام در شیز جای داشته و «آتش برزین مهر» در کوه ریوند نیشابور قرار داشته است. باور آیینی ایرانیان باستان بر این بوده است که هر سه آتش مقدس بر پشت گاو اساطیری «سریشوگ»، نگهداری می شده است. تا این که شبی، توفان شدیدی رخ داده و آتش ها از پشت گاو به دریا افتاده اند و در آن جا به سوختن ادامه داده و در دریا به مردمان روشنی بخشیده اند. هر یک از این آتش ها با طبقه ای از مردم پیوند داشته است. فرنبنگ آتش مربوط به موبدان بوده، گشنسب آتش جنگجویان، و برزین مهر آتش کشتگران. این هر سه آتش مقدس، جمشید را در پادشاهی مینوی اش یاری کردند و جمشید بود که آتش فرنبنگ را در جایگاه خاص خود- در آتشکده ای همانام آتش- قرار داد و هنگامی که فره را از دست داد، باز همین آتش فرنبنگ بود که فره را از دست ضحاک پلشت آیین رهایی بخشید.

آتش برزین مهر تا زمان گشتاسب- حامی زرتشت- از جهان نهبانی می کرد و راه را برای گسترش و همگانی شدن آیین و دین زردشت در طول فرمانروایی این پادشاه بزرگ هموار می ساخت و در این مدت از این آتش کرامات و معجزات زیادی بروز کرد. آتش گشنسب نیز جهان را تا دوران خسرو، شاه بزرگ ساسانی (یا کیخسرو پادشاه کیانی) حفظ کرده است. هنگامی که او بتکده ها را در هم شکست، این آتش بر یال اسب او قرار گرفت و تاریکی و تیرگی اهرمن خو را پس راند و وادار به عقب نشینی کرد. بنا بر باور های باستانی، این سه آتش بزرگ حامیان و رهنمایان و

در کتاب «شناخت اساطیر ایران»- نوشته جان هینلز در باره آثر یا آتش چنین آمده است:

«تا به امروز آتش کانون آیین های هندو و زرتشتی بوده است، اما ریشه های آن به دوران هند و اروپایی باز می گردد... عنصر آتش همچنین در همه جهان پراکنده است، در خورشید که در آسمان برین است، وجود دارد. آتش در ابر توفان زافروخته می شود و به صورت برق به زمین فرود می آید و در اینجا دائماً به دست مردمان دوباره متولد می شود... مرکزیت آتش در دین زرتشتی، شاید یکی از شناخته ترین جنبه های این دین باشد، اما بسیار بد تعبیر شده است. هم باورها و هم اعمال دینی مربوط به دوران پیش از زرتشت کاملاً رنگ زرتشتی به خود گرفته اند، و در اسطوره شناسی ایرانی غالباً دشوار است که عقاید قدیم را از متاخر جدا سازیم. آتش پسر اهوره مزداست و نشانه مرئی حضور او، و نمادی از نظم راستینش. یکی از پارسیان کنونی می نویسد: «واقعاً چه چیزی می تواند بیش از شعله پاک و بی آلایش نماینده طبیعی و والای خدا باشد که خود «نور جاودانی» است؟»

به هر حال آیین های زردشتی بسیاری از عقاید قدیمی را حفظ کرده اند. در این آیین ها آتش مستقیماً مورد خطاب قرار می گیرد و موبد بدو نثار می کند. در نیایش آتش موبد این سخنان را بر می خواند:

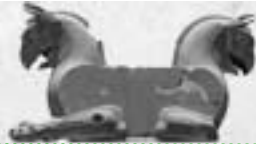
آفرین خوانم بر یزش و نیایش، نثار خوب،  
نثار آرزو کردنی و نثار ستایش آمیز که بر تو، ای آتش  
پسر اهوره مزدا، (نثار می شود)  
تو شایسته ستایش هستی، شایسته دعا هستی  
باشد که تو شایسته ستایش، شایسته دعا باشی  
در خانه های مردم.  
نیکی باد مردی را  
که تو را بپرستد.

در دین زردشتی کنونی آتش چنان مقدس است که نه اشعه خورشید را باید گذاشت که بر آن بیفتد و نه چشم کافری آن را ببیند. شاید همیشه وضع چنین نبوده است، زیرا در دوران های کهن آتشدان ها را بر سر کوه ها می ساختند.

در باره «آثر» فقط چند اسطوره به ما رسیده است... یکی از این اسطوره ها که در سرود قدیمی «زامیاد یشت» آمده است، ستیز میان آثر و غول اژی دهاکه را بر سر فره ایزدی، روایت می کند:

اژی سه پوزه بدآیین که تجسمی است از هوس ویرانگر برای به چنگ آوردن فره ایزدی بتاخت تا آن را خاموش سازد. آثر نیز برای به دست آوردن آن شتافت و آن فره دست نیافتنی را نجات داد، اما اژی که همچنان از پس می تاخت و ناسزا می گفت، فریاد برآورد که اگر آثر فره را به دست آورد، بر او خواهد تاخت و نخواهد گذاشت که دیگر هرگز روی زمین بدرخشد. چون آثر دچار تردید شد، اژی تاخت تا فره را به دست آورد. این بار نوبت آثر بود که زبان به تهدید بگشاید. به دهاکه)





پاسداران انسان در تمام طول تاریخند.

همه از آب بود جز تخمه مردمان و گوسپندان؛ زیرا آنان را تخمه از اصل آتش است. او، نخست، آسمان را آفرید برای بازداشتن (اهریمن و دیوان)، باشد که (آن را) آغازین خوانند. دیگر، آب را آفرید برای از میان بردن دیو تشنگی. سه دیگر، زمین همه مادی را آفرید. چهارم، گیاه را آفرید برای یاری گوسپندان سودمند. پنجم گوسپند را برای یاری مرد پرهیزگار آفرید. ششم، مرد پرهیزگار را آفرید برای از میان بردن و از کار افکندن اهریمن و همه دیوان. سپس، آتش را (چون) اخگری آفرید و بدو درخشش از روشنی بیکران پیوست. آن گونه تنی نیکو (داشت) که آتش را در خور اوست.»

( بند هش )

«او آتش را در همه آفرینش چنان بپراکند و فراز آفرید به مانند خانه خدایی که چون در خانه شد، در هیمة زغال سرخ باز نهاد. او فرمود به آتش که ترا خویشکاری در دوران اهریمنی، پرستاری مردم کردن و خورش ساختن و از میان بردن سردی است، هنگامی که ترا چیز برنهند بیرون آی، چون هیزم برهند، فراز گیر.»

( بند هش )

« سه گروه آتش آیینی وجود دارد: آتش بهرام، آتش آدران و آتش دادگاه. آتش بهرام شاه پیروزمند آتش هاست. به نام اورمزد این آتش را به یاری می خوانند و از او می خواهند که در برابر قوای تاریکی آنان را نیرو ببخشد، زیرا فره او با دروغ می جنگد، و در واقع نمادی است از راستکاری. بهتر است که بگوییم که آتش را مانند شاه بر تخت می نشاندند تا این که بگوییم آن را در جای خود قرار می دهند، و چوب را به شکل تخت می نهند. بر بالای آن تاجی به نشانه پادشاهی آتش نیرومند آویزان است. وقتی بدین گونه آتش را بر تخت نشانند، چهار موبد، دسته جمعی آن را با پیروزی، مانند شاهی، حمل می کنند، در حالی که دیگران سایبانی را بر آن گرفته اند. موبدان با شمشیرها و گرزهای «مهر» در پیش و پس آن همگی به صورت محافظان شاه حرکت می کنند. پس از آن که آتش را بر تخت نشانند، فقط موبدانی که دشوارترین آیین های دینی تطهیر را گذرانیده اند، می توانند از آن مراقبت کنند. جز آنان کسی نمی تواند وارد حرم خاص آتش شود، حتی آنان نیز باید دستکش های سفید به دست کنند و از آن مراقبت کنند. دلیل قداست آن جریان طولانی و دشوار تطهیر آن است. شانزده آتش از منابع مختلف جمع آوری می شود و نگاه ۱۱۲۸ باز آن ها را تطهیر می کنند و این جریان یک سال طول می کشد، و هزینه آن هنگفت است. از این رو، جای تعجب نیست که چنین آتشی بسیار به ندرت بر تخت نشانده شود.

امور مربوط به آتش های آدران و دادگاه از اهمیت بسیار کمتری برخوردارند. آتش دادگاه را مردمان غیر روحانی نیز می توانند مراقبت کنند، با این همه هر دو را با تشریفات نظامی در جای خود قرار می دهند، زیرا آتش های مقدس نمودار فرمانروایی معنوی روشنی و راستی در نبرد با نیروهای تاریکی هستند، و این نبردی است که مومنان با همکاری اورمزد و پسرش آتش بدان می پردازند.»

( شناخت اساطیر ایران - جان هینلز )

تطهیر آتش های گوناگون نشانه و نماد این است که انسان ها، از هر قشر و طبقه ای، و با هر مقام و منصبی، باید همانند آتش ها تطهیر شوند. نزدیک شدن به آتش و نشانه گذاشتن با خاکستر بر پیشانی، نماد این باور است که انسان ها نیز همانند آتش، سرانجام تبدیل به غبار خواهند شد و خاکستر خواهند گردید. دعایی که زردشتیان در هنگام انجام مراسم این آیین می خوانند چنین است:

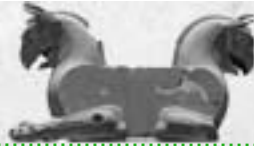
« بگذار تا پیش از مرگ بکوشیم تا بوی خوش نیکوکاری و اعمال نیک را بگسترانم، و نور پارسایی و دانش را به نزد دیگران رهنمون شوم.» ( مدی - آیین های دینی پارسیان )

در اساطیر ایران باستان، آتش، در هفتمین مرحله از آفرینش، و پس از آفرینش آسمان، آب، زمین، گیاه، گوسپند، و مرد پرهیزگار، آفریده شده است. بر اساس باورهای کهن ایرانیان، تخمه و اصل همه چیز از آب است، به جز مردمان و گوسپندان که اصل و تخمه شان از آتش است:

« چنین گوید به دین که نخستین آفریده همه آب سرشکی بود؛ زیرا







## ابر قدرتی از فرات تا سند

نویسنده: دیتر دنارتس  
برگرداننده: ا. ح. اکبری شالچی

برگردان شده از:

Dieter Bednarz, Grossmacht zwischen Euphrat und Indus, PERSIEN, SUPERMACHT DER ANTIKE, DER SPIEGEL, Nr ۲, ۲۰۱۰.



و آدمی را آفرید.»

هنوز هم نوروز در همه ایران، در روز ۲۱ مارس آغاز می‌شود. و هنوز هم تخت جمشید مرکز کشوری انگاشته می‌گردد که از دهه سوم سده پیشین، رسماً [در زبان‌های اروپایی] ایران نامیده می‌شود. محمود رشاد باستان‌شناس ایرانی-آلمانی می‌گوید که هر ساله کمابیش یک میلیون ایرانی از شکوه این «هشتمین عجایب جهان» در شگفتی فرو می‌روند. با هستی همه بحران‌ها و درگیری‌های موجود در ایران، باز هم کمابیش ۱۰۰۰ دیدارکننده از برون‌مرز به اینجا می‌آیند. رشاد، نویسنده و راهنمای گروه‌های مسافرتی، در ماه فوریه، ۲۵۰۰مین گروه آلمانی را به میان این ویرانه‌های شگرف رهنمون شد.

پژوهشگران جهانی و بسیار سترگی چون برت فراگنر، سرپرست بنیاد ایران‌شناسی فرهنگستان دانش اتریش نیز همواره سراغ این سازه‌های تاریخی می‌آیند. این دانشمند کمابیش ۵۰ سال است که در جستجوی سرچشمه ایرانیان و پژوهش فرهنگشان می‌باشد. دانشی مرد وین، هنوز هم تحت تأثیر «جو حرمت‌آمیز این جایگاه» است، جایگاهی که از ارزشی ویژه در شناخت کشور، پیشینه‌اش و مردمش برخوردار است. رشاد هنگامی که رهسپاران را راهبر می‌شود، سخن روشن‌تری را بر زبان می‌آورد: «تخت جمشید، خود ایران است.»

تخت جمشید هیچ چیزی هم که نباشد، دست کم مخرج مشترک ۷۵ میلیون ایرانی در جمهوری اسلامی است که آیت‌الله روح‌الله خمینی پس از سرنگونی شاه در فوریه ۱۹۷۹ بر پا کرد. ته‌مانده‌های شاه‌دوستان و بزرگ‌ترین اسلام‌گرایان، به یک گونه بر فراز این ویرانه‌ها احساس سرافرازی می‌کنند. محمدرضا شاه در سال ۱۹۷۱ در جشنی بزرگ و شکوهمند، خود را دنباله‌گیرنده راه داریوش خواند.

امروزه هم احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور درفش‌به‌دست انقلاب از اینجا دیدار می‌کند. رئیس‌دولت در سال ۲۰۰۷ در حالی که جامه‌ای تیره به تن کرده بود و معترضان فروتنی می‌ورزید، فراخوان داد که قدرت‌های جهان به هزینه دولت ایران به تخت جمشید بروند تا در آنجا توان و

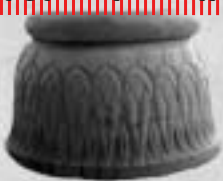
جاده تاریخ را خوب ساخته‌اند، از شیراز مرکز استان فارس و از راهی پررفت‌وآمد سوی جنوب باختری ایران می‌رود. اتوبوس‌های گردشگری و سواری‌های خانواده‌های ایرانی، مانند کاروانی امروزی، زنجیرکش از کنار تپه‌های مرودشت می‌گذرند و به پیش می‌رانند. راه کمابیش مستقیم، از دل بیابانی نه چندان خشک گذر می‌کند. تنها گاهگاهی تفنی پیدا می‌شود و آدم چهره کشتزار یا محلی مسکونی را می‌بیند.

رهسپاران پس از نزدیک یک ساعت به آماج می‌رسند. یکی از پرازش‌ترین سازه‌های تاریخ جهان در پای کوه رحمت نشسته است: پارسه، که بیشتر با نام یونانی خود «پرسپولیس» شناخته شده است.

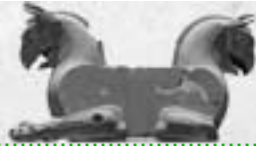
پلکان باستانی که با زبان بسته دیدارکنندگان را سوی خود فرا می‌خواند، شکوهی ویژه را در دل همه می‌اندازد. پلکانی که سنگ‌هایش از کوه‌های نزدیک آورده شده بوده سوی بالا می‌رود و به ایوانی پرشکوه می‌رسد که ۱۳۰۰۰ متر مربع گستره دارد، یعنی به اندازه ۱۸ زمین فوتبال! پله‌ها چنان هموار و کوتاه‌اند که پاهای آدم خودبخود رویشان روان می‌شود. ویتا ساکویل نویسنده انگلیسی که در آغاز سده پیشین به ایران رهسپار شده بوده، در باره این لحظه نوشته: «ایوان بزرگ مانند کشتی‌ای است که در دل دریا ایستاده باشد و ستون‌ها، گویی لوله‌های برهنه تفنگ‌هایی هستند که از کفه کشتی سوی آسمان تیر می‌زنند.»

از روشنگری‌های تاریخ‌نویسان یونانی که روی برداشت اروپاییان از ایران بسیار کارگر افتاده، روشن می‌شود که این شهر ۲۵۰۰ سال پیش، در روزگار زرین خود، تا چه اندازه شکوهناک بوده است، این گزارشی است که حتی هلنی‌های مغرض و رقیب ایران، در باره ابرقدرت باستان داده‌اند: «ثروتمندترین شهر زیر تابش آفتاب»، دثودور تاریخ‌نویس با این سخن همه را مات خود کرده است.

«پایتخت شاهنشاهی پارس‌ها» مرکز امپراتوری بود که داریوش یکم، در سال‌های کمابیش ۵۰۰ پیش از میلاد، ساخت. رهبر پارس‌ها به عنوان توانمندترین مرد جهان، بر بیش از ۲۴ قوم آسیا و آفریقا و اروپا فرمان می‌راند. ایرانیان، سخت بر این باورند که «شاه شاهان، شاه سرزمین‌ها، شاه این سرزمین بزرگ» (توصیفی که داریوش از خودش بر سنگ‌نبشته‌های آورده) برای نوروز (جشن سال نو و بهار) فرمان‌داران و همبستگان خود را از استان‌ها نزد خویش می‌پذیرفته است. داریوش در دهش‌گاه پای کوه رحمت، به ستایش خدای بزرگ خود یعنی همان اهوزهمزدای زرتشت، و خورشور ایرانی، می‌پردازد: «که آسمان را، زمین را







است، اما این هم افسانه است.

آنچه در آن هیچ شکی نمی‌توان کرد، این است که کورش، شاهی بزرگ و کامیاب بوده است. سرزمین‌هایی که وی گرفته بود، از خودمختاری ژرفی برخوردار بودند و هر کدام برای خود دیوانی جداگانه داشتند، و نیز ارج و جایگاهی ویژه خویش.

نزدیک شدن به جایگاه این فرمانروای بزرگ، در سده‌های بعد نیز برخی از فرمانروایان را به وسوسه انداخته است: «کورش، شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر جاوید تاریخ، آسوده بخواب که ما بیداریم.»

گونه شیک کشورداری پارسی به دست داریوش به کمال خود رسید. پسر یکی از فرمانروایان کورش، کشور را باز هم گسترده‌تر کرد. قلمرو شاهنشاهی تا بلغارستان امروز رسید. داریوش و پسرش خشایارشا با ساختن تخت جمشید، اسطوره تمدن پارسی را که بر همه چیز چیره بود، پایه گذاشتند.

اما تخت جمشید گرفتار رسوایی بزرگی شد. الکساندر بزرگ در سال ۳۳۰ پیش از میلاد، مانند سونامی، شهر را جارو کرد و کاخ‌های خشایارشا را به آهنگ کینه‌جویی از تاخت‌های وی به آتن و ویران کردن آکروپولیس به کام آتش داد. چیرگی مردی از مقدونیه بر پارس‌ها، برای یک ملت، شوک بزرگی شد. تخت فرمانروایی بر جهان، بسیار زود واژگون شده بود، سرخوردگی آنان، بسیار ژرف بود. آنچه بر جای ماند، آرزوی تبدیل دوباره به بازیگری جهانی بود. یک زمانی، یک جوری.

می‌توان گفت کتاب بزرگی که کوشید گذشته را زنده کند، پس از گذشت ۱۳۰۰ سال پدید آمد و با آن، دومین دوره زرین ایران آغاز شد: ابوالقاسم منصور فردوسی، سراینده کتاب نامور شاهنامه. وی در بیش از ۵۰۰۰ بیت، اسطوره و تا اندازه‌ای تاریخ راستین ایران را از آغاز تا تازش تازیان و چند سده اسلامیزه شدن، بازگو کرد. شاهنامه فردوسی تبارنامه ملت شد. تنها قرآن که از الله به محمد نبی وحی شده، ژرف‌تر بر ایران کارگر افتاده است.

با فردوسی و سرایندگانی که از پی او آمدند، به ویژه حافظ و سعدی، ایران باز در راه بازگشت به روزگار ابرقدرتی خود افتاد، اما این بار در پهنه نظری. ایران از نگاه فرهنگی به شکوه رسیده بود، در سرایندگی، نگارگری و هنر قالی‌بافی، آن هم در زمانی که کف خانه‌ها در اروپا هنوز لخت و سرد بود. آرامگاه حافظ و سعدی که هر دو در جنوب باختری شهر شیراز جای دارد، تا امروز هنوز هم کعبه حتی کم‌سوادان ایران نیز هست. داستان‌های سعدی در هر کتاب درسی هست و چهار بند از گلستان وی، زیب و وردی تالار سازمان ملل متحد است:

بنی‌ادم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار

حافظ که از سعدی الهام گرفته، استاد غزل است، قالبی که از دلدادگی، جدایی و اشتیاق، زیبایی، پرستش و ناپایداری زندگی سخن می‌گوید. او

شایستگی ملت را ببینند؛ به گونه‌ای که گویی فرمانروایی پرمناقشه وی با توان داریوش در آن زمان همسنگی می‌پذیرد، از شکوه و چیره‌مندی ایرانیان کهن یاد کرد و گفت که آنان آن قدرت‌ها را به زانو درآوردند، قدرت‌های امروزی که چیزی نیستند. آیا وی می‌توانست روشن‌تر از این هم پرده شیطان بزرگ، آمریکا را بدرد؟

تخت جمشید برای بسیاری از ایرانیان گنجینه فرهنگی پربهایی‌ست، و مترادف است با سرفرازی در تاریخ تمدن، تاریخی که از تاریخ بسیاری از ملت‌ها کهن‌تر است. تخت جمشید همچنین تجلی استحقاق قدرتی است که تبدیل به سنگ شده و به حافظه ناخودآگاه ملت راه یافته، حس خودباوری آنان را توان بخشیده و بر کاروکرد فرمانروایان کارگر افتاده، و در این میانه مرزهای شکوه، دیوانگی و هشیاری را نیز به هم زده است.

نگاهمان را به سوی سرآغاز این ابرقدرت دوره باستان برمی‌گردانیم، سرزمینی کوهستانی و خشک را می‌بینیم که مرزهایش کمابیش با ایران کنونی یکی‌ست و بیش‌و‌کم، پنج برابر آلمان است. بیش از ۱۰۰۰۰ سال پیش هم کسانی در این پهنه ناپذیرا می‌زیسته‌اند. اما باشندگان راستین با کوچ هندوژرمن‌ها پدیدار شدند: اسکیت‌ها در شمال و شمال خاوری جای گرفتند و مادها در شمال باختری. پارس‌ها که فارس‌های آغازین هستند، در جنوب جایگیر شدند.

اوج‌گیری نخستین قدرت جهانی تاریخ با شکست ایلامی‌ها آغازید، سرزمین ایلام در باختر همان پهنه کوهستانی جای داشت، و پایتختش شوش بود. پارس‌ها زمانی توانستند فرمانروایی خود را گسترش دهند که آشوری‌ها که بر سرزمین حاصلخیز میان‌رودان و بخش بزرگی از خاور نزدیک بودند، ایلامی‌ها را شکست دادند. آن اشتیاق به بزرگی و شکوه که باید تاریخ ایران را می‌ساخت، بیدار شد.

کورش دوم که کورش بزرگ نامیده می‌شود، در میانه سده ششم پیش از میلاد از میان پارس‌های کنار همان کوهستان‌ها برخاست، شاهی که زندگی‌اش بیش از فرمانروایان دیگر تاریک مانده است. حتی داستان زایش وی نیز افسانه‌آلود است. هرودوت تاریخ‌نویس می‌گوید که پدرش از فرمان‌داران باج‌گزار بوده، و مادرش دختر آستیای، شاه ماد. اما کتزیاس، نویسنده یونانی می‌گوید که وی پسر مردی سپاهی و زنی گوسفندچران بوده. اما داریوش که تخت جمشید را ساخته کورش را در تبارنامه خود آورده، یعنی هخامنشی دانسته است. هخامنش که به یونانی Achaemenes خوانده شده، نیای این خاندان فرمانرواست که پایه‌گذار دودمان هخامنشی نیز دانسته می‌شود.

براستی برآمدن هخامنشیان بعدی انجیلی هم دارد. در روزگاری که روم هنوز کشوری کوچک در دل ایتالیا بود و ژرمن‌ها هنوز نه شهری داشتند و نه دبیره‌ای را می‌شناختند، پارس‌ها بر نخستین شاهنشاهی جهان فرمان می‌راندند. چون کورش بابل را گشود و یهودی‌ها را از بند رهاوند، در کتاب مقدس با نام «مسیح» یاد شده که خدا در باره‌اش گفته: «دست او را گرفتم تا با او ملت‌ها را مغلوب سازم و جنگ‌افزار را از شاهان بگیرم.» (اشعیا، آیه ۴۵، بند ۱). بسیاری از ایرانیان، نخستین اعلامیه حقوق بشر را نیز به کورش برمی‌گردانند گرچه استوانه‌ای گلی در دست است که شاه در آن به دبیره میخی فرمان صلح و پرستش داده







مزه‌های زندگی را می‌ستاید و معصوم‌نمایی زاهدان را نکوهش می‌کند. حافظ پس از مرگ با دیوانی که دارای ۴۸۹ غزل بود، پرآوازه شد. لطافت احساس و اندیشه‌ی وی هرچند با دیرکردی زیاد، اما باخت‌زمین را نیز مست کرد. باختر، تازه در دوره‌ی رومانتیک و روشن‌گری، یعنی سده‌ی هجدهم و آغاز سده‌ی نوزدهم هنگامی که ایران نمونه‌ی سرزمین‌های شگفت‌انگیز و مبهوت‌کننده‌ی خاورزمین دانسته شد، وی را شناخت. در کونیش‌زبرگ، ایمانوئل کانت فیلسوف بزرگ از «فرانسوی‌های آسیا» به شوق آمد. در وایمار، یوهانس ولفگانگ فون گوته «دیوان خاوری-باختری خود را نوشت که سروده‌هایی‌ست به پیروی از دوقلوی معنوی شیرازی‌اش...

...بر خلاف آن، افسون جاودان تخت جمشید را همه‌ی ملت می‌بینند، همان «گوهر همه‌ی جهان» که گیتاشناس و جهان‌گرد بزرگ آلمانی کارستن نیبور در سده‌ی هجدهم گفته و شیفته‌اش شده است. این باز همان ایران سترگ است.

## پایگاه اینترنتی امردادنامه

برای دریافت هر شماره با ایمیل، نشانی خود را در خبرنامه ثبت کنید

<http://www.amordad.org/emag>

## تالار گفتگوی امرداد

برای دریافت نسخه پی دی اف هر شماره به فایلخانه بروید

<http://www.amordad.org/forum/index.php>

## فیس بوک امردادنامه

کافیست به هواداران امردادنامه پیوندید تا از مزایای آن بهره مند شوید

<http://www.facebook.com/pages/amrdadnamh/۲۳۹۲۳۷۷۸۸۴۲۶>

نامه



دریافت نامه ترین شماره امردادنامه

امرداد



ورود به تالارهای گفتگو





۳- چشم مشغولی به قریت.

عزیزالدین نسفی میگوید: ای درویش. از تو تا خدا راه نیست و اگر هست، راه تویی؛ خود را از میان بردار تا راه نماند... اهل حکمت میگویند از تو تا خدا، راه (سلوک) به طریق طول است؛ مانند مراتب درخت (تنه و شاخ و برگ و میوه و...) با تخم درخت. اهل تصوف میگویند به طریق عرض است؛ مانند نسبت حروف کتاب با کاتب. اهل وحدت میگویند از تو تا خدا راه (فاصله) نیست؛ نه به طول و نه به عرض، بلکه مانند نسبت هر حرف با مداد است. (مماس بودن مداد یا آفریدگار با حرف یا آفریده). باید که نیت سالک در ریاضات و مجاهدات، آن باشد که تا آدمی شوند و مراتب انسانی در ایشان تمام ظاهر شود. سالک باید که بلندهمت باشد و تا زنده است در کار باشد و به سعی و کوشش مشغول بود که علم و حکمت خدا نهایت ندارد.

نسفی آرمان یک رهرو و سالک را رسیدن به آزادی و فراغت میداند و درباره شناخت واجب الوجود (یزدان)، مردم را بر سه طایفه و گروه بخش کرده است:

۱. اهل تقلید (طایفه عوام): اعتقاد این طایفه، به واسطه حس و سمع است.

۲. اهل استدلال (طایفه خاص): به طریق دلایل قطعی و برهان یقینی است. (علم الیقین)

۳. اهل کشف یا اهل وحدت (طایفه خاص الخاص): از تمام حجابها گزشته و به مشاهده خدا رسیده اند. (عین الیقین)

و در بخش بندی دیگری:

۱. خدا: انبیا و اولیا مظاهر خدا هستند.

۲. عقل: حکما و علما مظاهر عقل اند.

۳. نفس: سلاطین و ملوک مظاهر نفس اند.

۴. طبیعت: عوام و صحرانشینان مظاهر طبیعت اند.

تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون؛ کجا به کوی طریقت گزر توانی کرد

دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی؛ چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد

ز تندباد حوادث نمیتوان دیدن؛ در این چمن که گلی بوده است یا سمنی

مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ؛ کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی

[حافظ]



## عرفان چیست؟ /

عرفان چیست؟ عارف کیست؟

نویسنده: امید عطایی فرد

مردی نباشد آنکه کنی جنگ با کسان  
با خویش جنگ کردن، مردی و رستمیست  
[مولانا]

عرفان یعنی شناخت خویش و دریافتن جهان یا جهانیهایی که در آن به سر میبریم. اندرز اهورامزدا به مردمان این است که: مرا بشناسید؛ زیرا هرکس مرا بشناسد، از پی من می آید. اما اهریمن، این نماد نادانی و جهالت درخواستی وارونه از مردمان دارد و نمیخواهد شناخته شود. [کتاب پهلوی مینوی خرد] خدایی اورمزد را آنکس افزایش دهد که بلا را از درویشان دور نگه دارد. چیزداران باید بیچیزان را یار باشند. آگاهان، ناآگاهان را بیاموزند. [گزیده های موبد زادسپرم] نماد و نشان اهورامزدا در زمین، فرد پرهیزکار است. روان پرهیزکار، خویشاوند خداوند به شمار می آید. [روایت پهلوی] نشان «مرد خدا» آن است که او را ببینی از خدا یاد آید. [شمس تبریزی]

نظر پاک تواند رخ جانان دیدن؛ که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد  
[حافظ]

سرسلسله درویشان و عارفان «سپیتمان زرتشت» که شش هزاره پیش از هخامنشیان میزیست، در سرودهایش (گات ها) بارها از درویشی (و نه در یوزگی) و خویش سازی به گونه مهمترین کارها یاد کرده و این سه اندرز جاودانه را به یادگار نهاده است: منش نیک، گویش نیک، کنش نیک. و در پرتو این سه پند بود که خود به دیدار جهان اهورایی راه یافت.

در مقالات شمس تبریزی آمده که حکمت بر سه گونه است:

۱. حکمت گفتار: ویژه عالمان.

۲. حکمت کردار: ویژه عابدان.

۳. حکمت دیدار: ویژه عارفان.

علامت عارف آن است که مانده نگردد از یادکرد دوست (یزدان) و سیر نشود از دوستی او... علامت عارف سه چیز است:

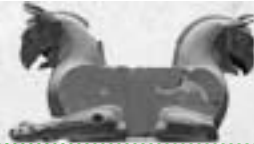
۱- دل مشغولی به فکر

۲- تن مشغولی به خدمت









شده شاهد این مدعی است. مثلاً در زبان پارتها (اسناد نسا نزدیک اشک آباد - عشق آباد) آریا برزن (aryabarzān) و آریانی یستک (Aryaniyastak) آمده است. (ای. م. دیاکونوف و م. م. دیاکونوف و و. آ. لیوشیتس. بایگانی پارتها در نسا VDI ، سال ۱۹۵۳ شماره ۴ ص ۱۱۶) و بسیاری اسامی دیگر.

pp ۱-۳۱, p. ۲

(۱۲) فرهنگ فارسی: دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰، جلد ۵، صفحه ۲۰۶

(۱۳) فروشی، بهرام: «ایران‌ویج»، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، صفحه ۱۱

(۱۴) داریوش احمدی، "قوم آریا"، انتشارات ادیان، صفحه ۱۳۶  
(۱۵) رضا مرادی غیاث آبادی، قسمت نظرات، تازه های ۲۴ (تاریخ مراجعه: شنبه ۳ بهمن ۱۳۸۸)

(۱۶) دیودید مکنزی، مقاله ایران شهر، دانشنامه ایرانیکا، ریچارد فرای، ۱۳۶۸، (لینک نوشتار)

(۱۷) جغرافیا، ۱۵/۲/۸

Aryans", in: E. Yarshater (ed), "Schmitt, R (۱۸) ۱۹۸۷, ۴۰۵ pp. ۲. Encyclopaedia Iranica, vol

(۱۹) "تاریخ ماد" ۱۳۸۰. دیاکونوف، ایگور میخاییلویچ، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، صفحه ۱۴۲ - سطرهای ۵ تا ۹ (۲۰) عاده در ودا و غیره.

(۲۱) داریوش اول در کتیبه نقش رستم «a» می گوید که او «هخامنشی است و پارسی و فرزند پارسی و آریایی و از خاندان آریاییهاست».

(۲۲) هردوت ، VII ، ۶۲: «در عهد باستان همه ایشان را آریایی می خواندند». سپس چنانکه رسم یونانیان بوده افسانه ای در منشأ این اصطلاح می آورد و مادیها را (mēdoi همان mādoi است منتهی به لهجه یونی) از زنی که قهرمان یکی از افسانه های یونانی بوده یعنی مدیه (medei) می داند.

(۲۳) و. ای. آبایف، زبان و فرهنگ عامیانه آستی (آسی)، I ، مسکو-لنینگراد، ۱۹۴۹ ص ۱۵۶: - arya - «قبیله اسکیتی». در نام های خاص

Ariantas < arya - vanta

Ariapeiths < arya - paia

Ariaramnēs < arya - rāmna

(نامی که در خاندان هخامنشی وجود داشته و پارسیان نیز از ان اطلاع داشته اند)

Ariapharnes < arya - farna

و در اسم خاص متأخرتری:

<> Alexsarthos < - arya

ā n < alyan < aryana - A. A. Friedman, (۱) a la (۲۴) ,Ossetica

; Rocznik Orientalistyczny, III صفحه ۱۵۹، (۳)

(و. ای. آبایف. تالیف مذکور صفحه ۲۴۶)

(۲۵) اسامی خاص فراوان اقوام مذکور که با Arya (آریا-آریایی) تشکیل







## ابروهایمان را بر میداریم (فراخوان موچین ها)

طنز اصلاح حماقت های جامعه است «مولیر»

ویسنده: سپیده اسماعیل زاده



به سرمان زد برویم در جوار آینه و به ابروهایمان نظری بیاندازیم  
آخر دیروز که با دختر عمه یمان مذاکره میکردیم و ایشان از وفور  
خواستگارهایشان میگفتند و آنکه دختر عمه یمان در این بازار کساد  
بی خواستگاری چگونه آنقدر خواستگار دارد اما ما همچنان سماع  
مکیدنمان تمام نشده است!!!

خلاصه با خودمان گفتیم شاید بخاطر ابروهایمان که دست کمی از  
سیل های رستم نداشت است که تا کنون پس از مکیدن یک کیسه  
ی یک منی سماع هنوز کسی پیدا نشده تا بیاید و ما را بگیرد و ببرد  
ما حتی برای پیدایش خواستگار در گوگل هم سرچ کردیم اما دیگران  
زودتر از ما آماده بودند و خوبها و بدها را برده بودند برای ما چیزی  
نمانده بود

نیست که دختر عمه یمان ابروهایشان را به ضرب تیغ از پای  
درآوردند!!!

ما نیز خواستیم به ضرب موچینِ مادرمان این قانون شکنی را انجام  
دهیم

باز گناه ما از گناه دختر عمه یمان سبک تر است!

خلاصه: شروع کردیم به هرس کردن این ابروهای نازنینمان !!

رحم ننمودیم

بالا پایین

همه را نابود کردیم

عجب غیافه ای پیدا کردیم!!!!!!!

حتمن یکی پیدا میشود ما را بگیرد حالا که هم ابروهایمان را برداشتیم

و هم سیل هایمان را !!!

اینهمه قانون شکنی کردیم

وقتی مادرمان ما را با این وجنات دید

بنده خدا ترسید

فکر کرد ابروهایمان یک شبه ریخته

اما بعد فهمید که ما قانون شکنی کردیم

همچنان که بر پشت دست می زد و هفت هشت ده تا فحش چارواداری

نثار من و اموات و گذشتگان و خودش و دختر عمه یمان میکرد

فرمود:

خاک تو سر نفهمت!!

ذلیل مرده

اون یه ذره حیا و نجابتی هم که از صدقه سر این چهارتا مو (منظورشان

ابروهای بر باد رفته مان بود)داشتی به باد دادی رفت

حالا تا عمر داری بیخ ریش من بمون و هیچ الاغی پیدا نمیشه بیاد و

توی الاغ رو بگیره

ما هرچه با خود اندیشیدیم دیدیم مادرمان که

ریش ندارد پس من باید بیخ ریش چه کسی بمانم

بعد پنج هزار تومانیمان افتاد که مادرمان ریش دارد  
خوبی مرغهای امروزی این است که زنان هم ریش درمی آورند

این اذحارات مهربانانه ی مادرمان بس بود برای اینکه بفهمیم ما نیز به  
انجمن ترشیدگان پیوستیم اما با ابروهای هرس کرده !!!

شوهر تمام گشت و به آخر رسید عمر  
من همچنان در حسرت شوهر بمانده ام

دو کلمه ی غیافه و اذحارات به عمد غلط نوشته شده است





## هیتیها

نویسنده: یزدان صفایی

لابارناس به نام هات توسی لیس Hattusilis اول، در دوره های بعد، به عنوان شاه کوسارا نام برده می شده، به نظر می رسد که هات توسی لیس در آغاز با دولت مترقی یام هاد Yamhad، که پایتخت آن در حلب (به هیتیایی حلب) Halap بود، در افتاد. یام هاد شکست خورد و خراجگزار دولت هیتی شد.(۹)

در نزدیکی شهر باستانی کادش که امروزه به آن تل نبی Tell Nebi گفته میشود، در سال ۱۸۲۶ پیش از میلاد جنگ سختی بین هیتیها و مصریان اتفاق افتاد و بعد از کشتار زیاد از طرفین، در نهایت مصریها پیروز شدند (۱۰)

بعدها مورسی لیس اول به دولت بزرگ اموری در بابل حمله برد(۱۱) هیتیان تا بابل هم به تاخت و تاز پرداختند و آن شهر را تصرف و غارت کردند. در هر حال فتحی بی فایده بود، چه آنها نتوانستند پیروزی خود را تعقیب کنند، و بلافاصله عقب نشستند.(۱۲) و هیتیان با غنیمت و اسیر بازگشتند (۱۳) بر طبق نظریه احتمالی، تصرف بابل به دست هیتی ها بعد از ۱۶۰۰ پیش از میلاد روی داده است. مورسی لیس Mursilis پادشاه هیتی، پس از بازگشت از بابل، به دست هانتی لیس Hantilis به قتل رسید،(۱۴) در دوره او، قلمرو هیتی ها از فرات تا حلب می رسید(۱۵) و یک دوره ی غم انگیز کشتار توطئه ای آغاز شد و وضعی برای آن دولت پیش آورد که کمتر از هرج و مرج نبود. از ویژگی های سلطنت هانتی لیس، شکست های خارجی او بود. که از آن میان میتوان به شکست از هوریان اشاره کرد.(۱۶)

هیتی ها پس از ضعف موقت، در نیمه ی دوم هزاره ی دوم پیش از میلاد، مجدداً قدرت بسیار به دست آوردند و در نتیجه عده ای از دول همجوار را از بین بردند، از جمله ی آنها پادشاهی هوریان Hurrites است. (۱۷) این دوره رشد هیتی ها با به سلطنت رسیدن تلی پینوس Telipinus در ۱۵۲۵ پیش از میلاد، آغاز شد. او اعلامیه ای در مورد یک قانون دقیق جانشینی، و مقرراتی برای رفتار پادشاه و اعیان وضع کرد. به نظر می رسد قوانینی که به این ترتیب اعلام شد، تا آخرین روزهای امپراتوری هیتی مراعات گشت. شاید از ویژگی های پادشاه مزبور این بود که نخستین کسی به شمار می رفت که با یک دولت خارجی عهدنامه بست. او را آخرین پادشاه سلطنت قدیم می دانند. از میانه های سلطنت او تا تودهالیاس Tudhaliyas دوم منابع تاریخی در دست نیست. از این دوره قباله های زمین با امتیازات ویژه که داری مهر شاه است، به جای مانده که نشان دهنده تداوم سلطنت در این دوره است. (۱۸)

### امپراتوری

امپراتوری هیتیایی به وسیله رهبر نظامی بزرگ، سوپی لولیوماس، که در حدود ۱۳۸۰ پیش از میلاد بر تخت نشست، ایجاد شد. وی که مستقماً از اعقاب تلی پینوس از پادشاهان «سلطنت قدیم» بود، بیشتر به وسیله چند نام شخصی از نوع هوریانی و سلطنت قدیم معلوم می شود. ولی پیوستگی آنها قطعی نیست، در این دوره، نام های خود پادشاهان هنوز اساساً به شیوه هیتیایی بود. ولی بسیاری از موارد، نام های مزبور را پادشاهان پس از نشستن بر تخت بر خود می نهادند، و هوریانی ها نیز چنین رسمی داشتند.(۱۹) به عبارت دیگر، که اعضای خاندان سلطنتی هیتیان، نامهای هوریایی روی خود می گذاشتند و پس از رسیدن به سلطنت، نام هیتیایی بر روی خود میگذاشتند.(۲۰)

چگونگی جلوس سوپی لولیوماس در ۱۳۸۰ پیش از میلاد، به نظر غیر عادی می آید، هرچند وی فرزند تود هالیاس سوم بود و در بعضی جنگ

نامهای شاهان هیتیها ایرانی هستند، نامهای آرتاتاما Artatama و توشراتا Tushrata و میتواسا Mitwasa دست کم، بخشی ایرانی هستند(۱) به باور نگارنده [یزدان صفایی]، نام نخست که از دو جز «آرتا» و «تاما» ساخته شده به معنی «تخمه ی آرتا» یا «تخمه ی آشا» است.

نامهای «عاد» و «هود» با «هات» و «هیت» میتوانند در پیوند باشند. (۲)

هیتی ها در کتاب عهد عتیق بیشتر به صورت یکی از چند طایفه ای دیده می شوند که اسرائیلیان آنها را در فلسطین دیدند و نام ایشان چند بار در تورات میبینیم.(۳)

### نژاد و خاستگاه هیتی ها

گارستانگ J.Garstang، باستانشناس انگلیسی نقش برجسته هایی را از زمان هیتیها در بخش جنوب شرقی آسیای شغیر و سوریه شمالی شناسایی کرده است که گسترش و نفوذ فرهنگ هیتیها را مشخص میکند.(۴) جنوبی ترین محلی که از آن بقایای آثار معماری هیتیها کشف شده است حما Hama نام دارد، یک هیأت باستانشناسی از دانمارک به سرپرستی اینگولد Ingold از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۲۸ در حما به کاوش پرداخت و دوزاده طبقه فرهنگی را شناسایی کرد که طبقه های E-G که تاریخی برابر ۷۰۰-۱۵۵۰ قبل از میلاد را نشان می دهد مشخص می کنند که هیتیها از آغاز امپراتوری خود تا پایان از این محل به عنوان آخرین قلمرو جنوبی خویش استفاده می کرده اند.(۵) دولتهای هیتیایی شاید تا اندازه ای احساس پیوستگی نژادی یا فرهنگی با «اورارتو» می کردند.(۶)

### تاریخ هیتی ها

هاتیها قبل از ورود هیتیها - حدود سال ۲۰۰۰ پیش از میلاد، به این سرزمین، در آسیای صغیر مرکزی زندگی می کرده اند و هیتیها به تدریج فرهنگ هاتیها را پذیرفته اند. ولی بعد از چند قرن خود هیتیها وارث فرهنگ هاتیها شده و تا سال ۱۲۰۰ پیش از میلاد که از فریگیها شکست خوردند در آسیای صغیر حکومت کرده اند.(۷) آثار یافت شده در گل تپه نشان میدهد که اقوام آریایی هیتی در زمانی نزدیک به ۲۵۰ تا ۳۰۰ سال پیش از پایه گذاری دولت هیتی وارد سرزمینهای آسیای صغیر شدند و پس از یک اقامت چند صد ساله در فاصله سالهای ۱۸۰۰-۱۷۵۰ پیش از میلاد دولت هیتی را پایه گذاری کردند.(۸)

### سلطنت قدیم

پادشاهان متأخر هیتی، خود را از نسل پادشاهی به نام لابراناس Labarnas می دانستند، و بنابراین گفته می شود که تاریخ هیتی ها با او آغاز می گردد، هیچ کتیبه موثقی از این پادشاه باقی نمانده است، ولی در مدرکی تأیید می شود که بر طبق آن، وی دولت آرزوا Arzawa را به تصرف در آورد، هر چند محل دقیق آن مورد بحث است. از جانشین







ها همراه پدرش شرکت کرده بود. (۲۱)

هیتی ها توانستند بر میتانی ها پیروز گردند. (۲۲) سوپی لولیوماس طی جنگ هایی بر واسوکانی Wassukanni پایتخت میتانی، دست یافته و آن را به باد غارت داد و از فرات گذشت و وارد سوریه شد و می خواست که رود اورونتوس Uruntos را به صورت مرز قلمرو خود در آورد. پادشاه قادش kadesh از هیتی ها شکست خورد و ارتش هیتیایی تا جنوب یعنی آبینا Abina، نزدیک دمشق نفوذ کرد و لبنان را مرز قلمرو خود ساخت. در نتیجه ی این لشکر کشی درخشان، حلب و آلالاخ Alalakh، (عطشانه) جزو متصرفات هیتی شد. سوپی لولیوماس نگاهداری سوریه را به فرزند خود، تلی پینوس «کاهن» سپرد، و هنگامی که در ۱۳۵۴ پیش از میلاد به آنجا به منظور تکمیل کار خویش بازگشت، تنها در یک محاصره ی هشت روزه کافی بود که قلعه کرکمیش Carchemish را به تصرف در آورد و سوریه از فرات تا دریا، تابع دولت هیتیایی شد. تلی پینوس به عنوان پادشاه حلب و پیاسی لیس Piyasiitis به عنوان پادشاه کرکمیش، منصوب شدند. سرانجام، دولت سلطنتی کیزوواتنا، که در این هنگام تنها مانده بود، حاصر به صلح شد و به عنوان یک دولت دوست و بر پایه ای برابر به رسمیت شناخته شد. (۲۳)

چنان که ذکر شد قدرت ایشان به طور عمده در سالهای ۱۳۴۸-۱۳۸۶ پیش از میلاد، افزون شد (۲۴) هنگامی که سوپی لولیوماس، و اندکی بعد، فرزند ارشدش آرنووانداس Arnuwandas دوم، بر اثر یک بیماری واگیردار در گذشتند، و تاج و تخت به مورسی لیس دوم که جوانی بی تجربه بود، انتقال یافت، فرمانروایان حلب و کرکمیش به او وفادار ماندند، ولی دولت نیرومند آرزوا اکنون دوباره با دولت های تابع خود یعنی میرا Mira، کووالیا Kuwalya، هاپالا Hapalla و سرزمین رود سحا Seha سر به شورش برداشت، ولی از دولت هیتیایی شکست خورد و پادشاه آن به قتل رسید. مورسی لیس، برای فرزند و جانشین خود به نام موواتالیس Mewatallis، کشوری بر جای نهاد که به خوبی مستحکم شده و پیرامون آن را چندین دولت تابع فرا گرفته بودند. در طی سلطنت او، حکومت استان های شمال شرقی قلمرو او، تحت فرمانروایی هات توسی لیس برادر با کفایت و جاه طلب پادشاه بود، و بعد از او، اورحی - تسحوب Urhi - Teshub فرزند جوان موواتالیس که در حدود ۱۲۹۶ پیش از میلاد جانشین او شد. این پادشاه هیچ گونه کتیبه ای بر جای نهماده و جزییات سلطنت کوتاه او به کلی ناشناخته است. از مدارک بر می آید که اورحی - تسحوب با کودتایی که توسط هات توسی لیس انجام گرفت در شهر ساموحا Samuha (نزدیک ملطیه) به اسارت در آمد و به یک استان دوردست در سوریه به نام نوهاسی Nuhasi تبعید شد، و بعد از او هات توسی لیس سوم در ۱۲۸۹ پیش از میلاد به حکومت رسید. در ابتدای سلطنت او با مصر اختلافی پیش آمد، که علت آن معلوم نیست، و پادشاه کاسی بابل به نام کاداشمان - تورگو Kadashman - Turgu، قول داد که در صورت وقوع جنگ، به کمک هات توسی لیس بشتابد، اما اختلاف به طور مسالمت آمیزی حل شد و در سال ۱۲۸۴ پیش از میلاد، عهدنامه ی مشهوری به امضا رسید که صلح و امنیت را در سراسر کرانه ی خاوری مدیترانه برقرار ساخت و این قرار داد بر اثر ازدواج شاهزاده خانمی هیتیایی با رامسس فرعون مستحکم تر شد. در زمان حیات هات توسی لیس، پایتخت به هات توساس بازگردانده شد. پس از مرگ او، تودهالیس چهارم، به سلطنت رسید. در زمان سرزمین آسووا Asuwa جز متصرفات هیتی ها شد. اما از حیات امپراتوری هیتی ها مدت زیادی باقی نمانده بود و در زمان آرنووانداس سوم، پادشاه بعدی، وضع به سرعت رو به خرابی نهاد و

پس از او برادرش، سوپی لولیوماس به حکومت رسید. (۲۵) فریژیان، ارمنیان، تراکیان، میسیان واقوام بالکان به شاهنشاهی ختی در آمدند و آن را تخریب کردند. (۲۶) و به روایتی دیگر بر اثر حمله فینیقی ها، دولت هیتی منقرض شد. (۲۷)

### دولت های نو- هیتیایی

با وجود این، در استان های جنوب شرقی امپراتوری هیتی، فرهنگ هیتیایی درخشش شگفت انگیزی داشت که پنج قرن ادامه یافت و در بسیاری از آنها یادمان هایی سنگی با کتیبه های طولانی به خط هیروگلیفی هیتیایی بر پا شده است. در مدارک آشوری سخن از سوریه و توروس به عنوان سرزمین «حاتی» به میان می آید. به همین ترتیب از این پادشاهان سوری، در تورات به عنوان «پادشاهان حتی» یاد شده است. تیگلت پیلسر اول در سال ۱۱۱۰ پیش از میلاد در میلید (ملطیه) به دولتی برخورد که آن را «حتی بزرگ» نامید، همو در اواخر سلطنت به مدیترانه رسید و در بازگشت مورد تکریم پادشاه حاتی قرار گرفت. سال ها گذشت تا سلسله های هیتیایی تل - بارسپ Til - Barsip و یائیدیه Ya diya و آریاد Arpad منقرض شدند. (۲۸)

هیتیان در طول امپراتوری خود به غرب آسیای صغیر چندان توجهی نکرده اند. (۲۹) مردم آسیای صغیر در نیمه ی نخست هزاره دوم پیش از میلاد با آشور مبادله تجاری و بازرگانی برقرار کرده بودند. (۳۰) نخستین دولت بزرگ شرقی، که در آن رسم گرفتن خراج، پرداخت مرتب مالیات سالیانه از سوی شاهزادگان شکست خورده، به تدریج به صورت سازمان اداری اهمیت یافت، کشور هیتی بود که به این منظور قراردادهایی بسته میشد و مقدار خراج در آنها مشخص میگشت. از سده ۱۵ پیش از میلاد، رسم گرفتن خراج در دیگر کشورها نیز دیده می شود. (۳۱) هیتیان همچنین نخستین قوم تاریخ نویس در شرق به شمار می روند، تاریخ نویسی آنان در حقیقت دادن گزارش وقایع به خدا بوده است و به نظر می رسد این رسم تاریخ نویسی را آشوریان از آنها گرفته و ادامه داده اند (۳۲)

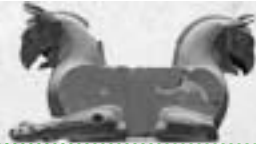
### زبان هیتی ها

خصوصیت هند و اروپایی زبان هیتی قطعی است (۳۳) زبان ایشان با زبانهای پیرامون دریای مازندران خویشاوند است. وجود اعداد آریایی در متون آخایی، حضور اقوام آریایی را در میان رودان، در هزاره ی دوم در زمانهای قدیم در آسیای صغیر، ثابت می کند. معروف ترین و مهمترین نوشته به زبان آخایی، که در آن اعداد و مفاهیم و واژگان آریایی دیده شده اند، متنی درباره ی تربیت اسب است. همچنین شباهت واژگان آخایی از دیدگاه ریشه ی واژگان هیروگلیف با واژگان هندی، برای نمونه شباهت واژه آخایی «پاده Pade» با واژه هندی «pad، Pes، Pedis» به معنی پا، نکته قابل توجهی است. این واژه شبیه واژه «پا» در فارسی امروزی نیز هست. (۳۴) امروزه در اینباره هیچ نوع ابهام و تردیدی باقی نیست که زبان هیتی از زبانهای آریایی است که از قدیمی ترین ایام، از سایر زبانهای این خانواده جدا شده است. (۳۵)

در امپراتوری هیتی، چند زبان دیگر از جمله پیش - هیتیایی Proto Hittite -، آکدی، لوویایی Luwian، پالایی Palaic، هوریایی Hurian، زبان آریایی فرمانروایان میتانی Mittani، و سومری به کار می رفته است. (۳۶)







کول تپه به انبارهایی پر از لوحه های گلی با خط میخی برخورد. (۴۲) در قسمت بالایی تپه ی علیشار آثار فرهنگی هیتیها همراه با خط هیروگلیف یافت شده است. (۴۳)

پنج دانشمند با نامهای بوسرت Bossert (آلمانی)، فورر Forrer (سوئسی)، گلب Gelb (آمریکایی)، هروزنی Herozny (چک) و مریجی Meriggi (ایتالیا) با استفاده از نام جاها و اشخاص، جداگانه و به طور مستقل به تحقیق پرداختند و درباره ی ارزش های علائم صوتی به توافق رسیدند و ساختار کلی زبان را معین کردند. اما تنها کشف یک کتیبه ی طولانی دو زبانه در قره تپه در ۱۹۴۷ بود که کلید معماری اندیشه نگاری بی شماری را به دست داد و کشف رومز را به مرحله ی کنونی رسانید که در آن همه ی کتیبه ها، به جز قدیم ترین آنها، کمابیش قابل فهم شده است. (۴۴)

### دین هیتی ها

ادیان هوریان و هیتیان بر روی هم اثر متقابلی داشتند. (۴۵) بخش عمده ای از خدایانی که در یازیل کا یا Yaziilkaja باقی مانده است، مطابق خدایان هوری اند، از ۶۶ خدای نقش شده ی این حجاری که در ۲ ردیف رو به روی هم جای گرفته اند، یک ردیف خدایان زن و یک ردیف خدایان مرد هستند. (۴۶)

الواح بغازکوی تنها ما را از نام خدایان و مراکز پرستش آنها آگاه می سازد. این خدایان به طرق زیر شناخته می شوند:

الف) با توجه به نوع سلاح یا ابزار دیگری که در دست راست خود گرفته اند؛ ب) با نشانی که در دست چپ دارند؛ ج) با بال ها یا ضمام دیگر؛ د) با جانور مقدس که غالباً بر روی آن ایستاده اند. (۴۷)

اهمیت خدایان هیتی را میتوان از کلاه خود نوک تیز آنان دریافت، خدایان درجه پایینتر در کلاه خود فقط یک جفت شاخ و یک علامت بیضی دارند که با خط قطع شده است. هر چه مقام خدا بالاتر باشد بر شمار شاخها افزوده می شود، چنان که خدای جو Wettergott پنج شاخ دارد. (۴۸)

پادشاه در مقام کاهن اعظم، رسم سرکشی به مراکز مذهبی و رهبری جشن های عمده را بر عهده داشت. نگهداری از پرستشگاهها از وظایف فرماندهان محلی و استانداران بود. امور عالی دولتی، می بایستی تحت ضمانت رسمی همه ی خدایان و الهه های کشور قرار گیرد. بدین ترتیب، دبیران هیتیایی فهرست هایی از همه خدایان محلی برای استمداد از آن ها، در عهد نامه ها و فرامین سلطنتی تهیه می کردند. (۴۹)

هیتیان نیز مانند دیگر اقوام آریایی، گاو را گرامی می شمردند. (۵۰) و همچنین خدایان آنها، مظاهر نیروهای طبیعت اند و سلطنت موهبتی است که این خدا (خدایان) به افراد میعنی اعطا می کند. (۵۱) که به دید نگارنده [یزدان صفایی] قابل مقایسه است با فره ایزدی در اوستا.

نمونه این باور این است که آنیتا شاه درباره پیروزی هایش می گوید: «او مورد علاقه ی خدای جو آسمان بود و از آنجا که که او مورد علاقه خدای آسمان بود شاه نشا اسیر شاه کوشاره شد.» شاه هیتیایی، شویی لولی یوما Shuppiluiuma در قراردادهای سیاسی خود به زبان هیتی، خود را خدای خورشید معرفی می کرد و می نوشت من خورشید... مورشی لی دوم نیز خود را خدای خورشید، شاه بزرگ، ئ خورشید لقب می داد. توتخالیای چهارم Tuthalia نیز خود را خدا دانست. ادعای این شاهان درباره خدا و نماینده خدا بودن، مانند ادعای پادشاهان هلمتی، شهرهای جنوبی میانرودان، بابل و میتانی است. (۵۲) خدای

زبان پیش - هیتیایی در شماری از مذاهب، که بسیاری از آن ها مربوط به خدایان برجسته ی هیتی بود، مورد استفاده ی کاهنان قرار می گرفت، اما مطالب آنها به اندازه ای مختصر و مواد به اندازه ای غیر کافی است که نمی توان تصویری روشن از ساختار یا واژگان زبان به دست داد. نام پیش - هیتیایی از آن لحاظ انتخاب شده است که آن را با هیتی رسمی اشتباه نکنند، زیرا حاکی از یک مرحله ی زبانی پیشتر است و با زبان نو - هیتیایی فرق دارد. زبان لوویایی دقیقاً وابسته به زبان هیتیایی بود و به چندین گویش تقسیم می شد که یکی از آنها «هیروگلیفی» بود و دیگری به صورت لوکیایی Lycian باستانی در آمد. درباره زبان پالایی که تنها در مراسم پرستش خدایی به نام زیپاروا Ziparwa دیده می شود اطلاعات کمتری وجود دارد. از پژوهش های اخیر چنین بر می آید که این زبان، مانند هیتیایی و لوویایی، به خانواده ی زبانهای هند و اروپایی وابسته بوده است. متونی به هوریانی در تل حریری، ماری Mari باستانی، در ناحیه وسطای فرات، و نیز در رأس شمرا Ras Shamra در اوگاریت Ugarit، در ساحل سوریه کشف شد. چندین کلمات پراکنده، گواه بر آن می باشد که به زبان میتانی در روزگار هیتی ها تکلم می شده است. زبان اکدی در میان هیتی ها، به زبان بابلی معروف بود. این زبان در مکاتبات سیاسی و اسناد بین المللی به کار می رفت و دولت هیتی ضمن مکاتبه با همسایگان جنوبی و شرقی خود، از همین شیوه پیروی می کرد. استفاده از زبان سومری به منزله ی نوعی «تندنویسی» و «دیگرنویسی» مورد استفاده ی بسیار دبیران دانشمند هیتیایی قرار می گرفت. (۳۷)

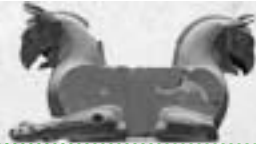
### خط هیتی ها

نخستین آثار خط در گل تپه پیدا شد و به نظر میرسد که ساکنان آناتولی خط میخی بابلی و اکدی را از بازرگانان آشوری که از حدود سالهای ۲۵۰۰ پیش از میلاد، به آسیای صغیر آمده بودند، گرفته و سپس به صورت خط خود تکامل داده باشند. تاکنون در بغازکوی ۲۵۰۰ لوح به دست آمده که متعلق به آرشیو سلطنتی هیتیان بوده است. با وجودی که آنها برای نوشتن متون به زبان خودشان، از خط میخی اکدی استفاده می کردند، اما در کنار آن خط تصویری مستقل خودشان را هم حفظ کرده بودند و به نظر می رسد این خط تصویری را با خود از خساتگاه نخستینشان آورده باشند. این خط که ممکن است مهاجران آریایی هزاره سوم با خود آورده باند، برای اور مذهبی به کار می رفت. یک مهر چرخي Rollsiegel که در هند پیدا شده، شبیه این خط تصویری حک شده است. (۳۸)

در نتیجه کشفیات باستانشناسی، آشکار شده است که هیتیها اسناد تاریخی و الواح گلی خود را به خط میخی و به زبان هیتیها می نوشته اند. (۳۹) چند سال بعد از کشفیات کانتر، روستاییان لوحه هایی خطی پیدا کردند و به دنبال آن وینکلر H.Winckler و ماکریدی Th.Makridy دو نفر از دانشمندان فرهنگ شناس شرق باستان، از اروپا رهسپار هاتوشاش شدند و به کاوشهای علمی باستانشناسی پرداختند. این کاوشها از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۲ طول کشید و در نتیجه هزاران لوح گلی که به خط میخی به زبان هیتیها نوشته شده بود در دو اتاق بایگانی کشف گردید (۴۰) با اقدام هروزنی F.Hrozny در سال ۱۹۱۵، مهمترین کار علمی در رابطه با خواندن خط هیتیها در محافل باستانشناسی انجام شد و منجر به بازگشایی کرسی هیتیتولوژی گردید. (۴۱) هروزنی F.Hrozny در سال ۱۹۲۳ در نتیجه ی کاوشهایی در







اصلی، خدای جو بود. (۵۳)

### هنر هیتی ها

از دوره «سلطنت قدیم» هات توساس، چیزی جز ظروف سفالین در دست نداریم. تندیس سازی با امپراتوری آغاز می شود، ولی با فروپاشی آن، پایان نمی یابد. برعکس، از دولت های بعدی، همگی بر اثر وجود کتیبه های صخره ای بسیار، تندیس ها و نقوش برجسته ای که جدا از تندیس سازی هات توساس نیست، آگاهی داریم. (۶۲)

در طبقه ی سوم علیشار، سفال های هیتیها دیده میشود که عموماً با لعاب قرمز و قهوه ای و نقوش هندسی و با استفاده از رنگهای سفید و قهوه ای ساخته شده است. هیتیها افزون بر این نوع سفال، از سالهای قرمز رنگ براق با جداره ی بسیار نازک نیز استفاده میکردند. (۶۳) پیکرکهای سمبولیک که با حلقه هیا گل احاطه شده، پیکره ی وسط آن به شکل گاو یا گوزن است و در قسمت پایین نیز دو شاخ گاو آن را کامل می کند. این مجسمه های فلزی از ارزش والای هنری برخوردارند که از آنها میتوان به عنوان علم یاد کرد (۶۴)

از هیتیان حجاریهای فراوانی در زمینه مذهبی باقی مانده است که نامدارترین آنان، نقش برجسته دسته جمعی خدایان در یازیل کایا Yaziilkaja است. (۶۵) که در آن، هر یک از خدایان رسمی بر طبق مشخصات خود او نشان داده شده و به وسیله ی سلاحی که حمل می کنند و علامتی که روی دست پیش آمده ی او نقش شده و جانوری که بر روی آن ایستاده، متمایز گشته است. (۶۶) در هنر هیتیان تصویر خدای جو را با تبرش که می درخشد زیاد میبینیم، ایستادن خدایان روی حیوانات مقدس نیز زمینه ای هنری است که بعداً در هنر آشوری و اورارتویی ظاهر می گردد. (۶۷)

در آلاجهویوک، کاوشگران ترک، شماری گور کشف کرده اند که به هزاره ی سوم پیش از میلاد باز می گردد و حاوی مجموعه جالب توجهی از اشیاء است. بعضی از این اشیاء، دارای شکل گوزن است. زیرا گوزن جانور مقدس خدایی بود که در آناتولی در روزگار هیتی ها، و در بسیاری از نقاط مورد پرستش بود. (۶۸)

دانشمندانی چون گوتنبروک Guterbrock و چند تن دیگر، هنر هیتیان و هوری ها را یکی میدانند و مطرح می کنند که تفاوتی که امروزه به نظر می رسد، ظاهری است. در مهرهای یافت شده در بغاز کوی، زمینه هنری هوریان موجود است بازتاب های تصویری Bildgedanken هوریان در شکل خدایان هیتی دیده میشود. موجود افسانه ای مرکب با سر و پاهای گاو نر (با شخاف کمر پهن، بالاتنه انسانی، و دست های انسانی که بالا گرفته شده اند) شباهت کامل با نقوش حجاری هوریان دارند، که در تل حلف موجودات افسانههای (ترکیب گاو نر با انسان) خورشید بالدار را روی سر خود نگاه داشته اند (۶۹)

با آغاز سلطنت جدید، نقوش برجسته ی عظیم بر روی سنگ، که اغلب همراه با خط هیروگلیفی است، ناگهان پدیدار شد. این نقش ها را با روی قطعات عظیم سنگ، که بخش پایین دیوارهای قصرها و پرستشگاههای هیتیایی را تشکیل می داد، یا بر روی قطعات سنگ هایی در نقاط مختلف کشور، حک می کردند. همه ی اینها بدون تردید، تجلیات نیروی مرکزی هیتیایی به شمار می رفتند و به فرمان مستقیم پادشاه کنده کاری می شدند. در بسیاری از آن ها، خود پادشاه را می بینیم که به صورت کاهن، مشغول پرستش خدای خویش است. (۷۰)

هنر هیتیان با آثار هنری میان رودان نیز در پیوند بوده است. هنر

خدای ویژه ی آناتولی در زمان هیتی ها خدای آب و هواست. زیرا بر خلاف دشت های گرم بین النهرین، این منطقه، سرزمین ابر و توفان است. یادمان های فراوانی وجود دارند که این گونه خدایان را مجسم می سازند. در هنر سوری، او را اغلب تنها می بینیم که تبری با ساعقه ای نمادین در دست دارد. در خود آناتولی، این خدا ارابه ای را می راند که آن را تعدادی گاو می کشند. مشهورترین پرستشگاههای خدای آب و هوا در منطقه ی توروس و دشت شمال آسیا قرار دارد، که اینجا بخشی از امپراتوری هیتیایی بود. (۵۴)

باور به دوگانگی در اعتقادات هیتیان وجود داشته است که در آن اثر ادیان کهن آریایی آشکار است. (۵۵)

### اعتقادات مذهبی و ساختار اجتماعی

اعتقادات مذهبی و ساختارهای اجتماعی هیتیها، در موارد بسیاری، تداوم یافته ی دوران هاتیها است برای نمونه، پیکرکهای گاوها که بیشتر در دوران نوسنگی و مس - سنگ نیز مشاهده گردیده، در دوره ی هاتیها و هیتیها نیز سمبل یا حیوان مقدس خدایان و قدرت محسوب می شده است. (۵۶) این پیکرکهای هنری به احتمال روی تیرکهای تعبیه میشده و کاهنان در مراسم مذهبی آنها را حمل می کرده اند. شاد هم برای نظم بخشیدن به حرکت دسته جمعی، هر گام را صدای زنگ حلقه های مرتعش کننده صفحات تنظیم می کرده اند و احتمالاً چنین صدایی برای تعیین آغاز و پایان یک آیین مذهبی یا حرکت یک دسته بوده است. (۵۷)

آیین های هوریان به کشور هیتی ها نفوذ کرده بود، در آیین های هیتیان اغلب نیایش ها، مناجات های دسته جمعی و ساحری هوریان به چشم می خورد. غالباً آوازخوانان هوریایی در آیین های مذهبی و نیایش های هیتیان آواز می خواندند. (۵۸)

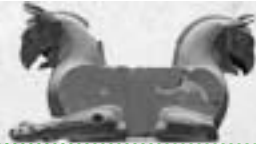
نظام سلطنتی هیتی ها، به صوت انتخابی بوده است. بدین صورت که پادشاهان برای جلوگیری از بحران می کوشیدند که در طی حیات خود، شخصی را علناً به جانشینی خود برگزینند. بر این اساس، انتصاب ولیعهد در برابر اجتماع اشراف، به منزله ی یک تقاضای رسمی جهت موافقت آنان با انتصاب ولیعهد بوده و بدون آن، عمل مزبور قانوناً، معتبر به شمار نمی رفته است. (۵۹)

پادشاه در عین حال، فرمانده ی کل قوا، مرجع عالی قضایی و کاهن بزرگ بود. همچنین به عنوان رئیس کشور، مسئولیت روابط خارجی را بر عهده داشت. به نظر می رسد که تنها وظایف قضایی او به طور عادی به زیر دستانش محول شده باشد. از او انتظار می رفت که وظایف نظامی و مذهبی خود را شخصاً انجام دهد. پادشاهان هیتیایی را اغلب در مقام کاهن بر روی یادمان ها می بینیم. (۶۰)

دو فرمان شاهانه از پادشاهان «سلطنت قدیم» باقی مانده است که اطلاعات گرانبهائی درباره ی ترکیب ملت هیتی در ادوار پیشین در اختیار ما می گذارد. معلوم است که خویشان پادشاه، معروف به «خانواده ی بزرگ» از امتیازات ویژه ای برخوردار بودند. درباره ی مرم عادی، نسبتاً اطلاعات کمی در دست است. بیشتر آنها کشاورزانی بودند که بر روی زمین کار می کردند. اما یک طبقه ی صنعتگر نیز وجود داشت که بیشتر در شهرها می زیست و به ظاهر «بزار مند» نامیده می شد. به ویژه از معماران، بافندگان، چرم کاران، کوزه گران و فلز کاران نام برده شده است. (۶۱)







جنوب شرقی آسیای شغیر و سوریه شمالی شناسایی کرده است. (۷۸) باستانشناسان آلمانی برای پی بردن به تمدن هیتیها «هاتوشاش» را انتخاب کردند و گروهی به سرپرستی کورت بیتل K.Bittel سال ۱۹۳۱ حفريات علمی را در این شهر شروع کرد. این هیأت غیر از بوغازکوی در یازیلی کایا نیز به بررسیها و کاوشهای باستانشناسی پرداخته و چند معبد در رابطه با معتقدات مذهبی هیتیها کشف کرده است. (۷۹)

در کشور هیتیها، بقایای ساختمانهایی نیز پیدا شده است که شبیه آن در هند یافت شد. (۸۰)

ماکریدی در سال ۱۹۰۷ در یکی دیگر از شهرهای هیتیها به نام آلاجاهویوک واقع در شمال بوغازکوی به بررسی باستان شناسی پرداخت و دروازه‌ی اسفنکس دار این شهر را کشف کرد. در سال ۱۹۳۵ رمزی اونوز آریک R.Oarik، کاوشهای ماکریدی را پیگیری کرد و موفق به کشف یازده طبقه فرهنگی متعلق به دوران هیتیها در آلاجاهویوک گردید. (۸۱)

گلد من M.H.Goldman در سال ۱۹۳۵ از دانشگاه «هاروارد» در حوالب شهر ساحلی تارسوس Tarsus در تپه‌ی گوزلوکله کاوشهایی را در طول چند فصل انجام داده و بخشی از یک کاخ هیتیها را از زیر خاک بیرون آورده است. جورج اسمیت در سال ۱۸۷۶ در حوالی فرات علیا موق به کشف یکی از مهمترین شهرهای هیتیها به نام کارکمیش Karkemis شد. سپس هیأت باستانشناسی از طرف موزه انگلیسی به کارکمیش اعزام شد و از سال ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۱ به کاوشهای باستانشناسی پرداخت. در سال ۱۹۱۱ هوگارت D.G.Hogart دوباره در این محل به کاوش پرداخت. (۸۲) بعد از وی، وولی Sir.L.Wooly سرپرستی کاوش را تا سال ۱۹۲۰ به عهده گرفت و در نتیجه دو استقرار از زمان هیتیهای قدیم و جدید را روشن کرد. بین سالهای ۱۸۸۸-۱۹۰۲ همومان، کولدوی R.Koldewy و لوشان F.V.Luschan کاوشهای باستانشناسی را در زنجیرلی Zincirli انجام دادند و به یک کاخ و یک معبد که اطراشان با حصاری گرد محصور شده و در زمان امپراتوری هیتیها ساخته شده بود، دست یافتند. با توجه به کتیبه‌های یافت شده از این محل اسم قدیمی زنجیرلی، سامال Samal ذکر گردیده است. گارستانگ در سال ۱۹۰۸ در حوالی شهرهای زنجیرلی و ساکچاگوز که از زمان هیتیها تا به امروز باقی مانده است، در پنج تپه باستانی کاوش کرد و در یکی از آنها در رابطه با دوره‌ی جدید هیتیها، یعنی از قرن هشتم پیش از میلاد کاخی را از زیر خاک در آورد که در دو طرف ورودی این کاخ مجسمه‌های سنگی جلب توجه می‌کند. گرداگرد این کاخ را همانند سایر کاخهای هیتیها دیوار دفاعی در بر میگیرد. این کاخ به دوره‌ی جدید هیتیها یعنی قرن هشتم پیش از میلاد تعلق دارد. (۸۳) شهر باستانی کادش در تل نبی توسط کولدوی کشف شد. (۸۴)

در طبقات عصر آهن دگیرمن تپه، بقایای یک قلعه‌ی کوچک از نوع قلاع هیتیها به دست آمده است. (۸۵)

### شهرهای هیتی ها

پایتخت کشور هیتی، شهر شاتوش Chattusch یا بغازکوی Boghazkoi امروزی در خم رودخانه‌ی هالیس (قرن ایرماق امروزی) جای داشت. (۸۶)

شهرهای هیتی ها مانند «نسا» و «آرینا» آشکارا نامهایی ایرانی دارند. همچنین میتوان از شهر سَلَم (salam) یادکرد که یادآور سلم پسر

ایشان از یک سوی، ترکیبی است از هنر جنوب و شمال میان رودان با کاپادوکیه و از سوی دیگر هنر شرق (میتانی) او هوری [با غرب (آسیای صغیر) که به آن هنر محلی نیز افزوده می‌شود. اثر هنر هلمتی را نیز در این هنر میتوان نشان داد. (۷۱) قلمزنی و حکاکی روی جواهر، که در بین آثار هنری هیتی ها به چشم می‌خورد، پیوستگی زیادی با هنر مهرهای استوانه‌ای بین النهرین ندارد. ولی هنر قلمزنی و حکاکی روی جواهر، در نزد هیتی ها، پس از سقوط هات توساس از رواج افتاد. پس از سقوط هات توساس، در سرزمین میلید (ملطیه) بود که سنت هیتیایی به بهترین وجه محفوظ ماند. بر روی یک سلسله نقوش برجسته‌ی آن محل، مناظری از جرعه افشانی بر خاک به افتخار خدایان، دیده می‌شود. (۷۲)

هیتی ها تندیس‌های شیرهای خشمگین را با چهره‌های عبوس در مدخل قلعه‌ها و قصرها و معابد خود قرار می‌دادند. (۷۳) پیدایی ناگهانی هنر تندیس‌سازی از سنگ، در آغاز دولت جدید هیتیایی، ناگزیر پرسشی درباره‌ی اصل الهام آن به وجود آورده است. گفته شده که هنر هیتیایی به طور کلی، هیتیایی نیست بلکه هوریانی است. (۷۴)

### معماری هیتی ها

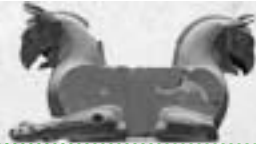
حدود یک قرن پیش از این کارلس تکسیر Charles Texier و ویلیام هامیلتون William Hamilton در مسافرتهاى خود به آسیای صغیر به ویژه در بخش مرکزی آن بقایای آثار معماری هیتیها را از نزدیک مشاهده کرده‌اند و در نوشته‌های خود از آنها سخن گفته‌اند. تکسیر در سال ۱۸۳۴ در دهکده‌ی بوغازکوی بقایای یک شهر و تصاویر زیادی را به صورت حجاری شده، در صخره‌ای که از طرف اهالی محل به یازیلی کایا Yazilikaya معروف است کشف کرد و گمان می‌کرد این همان شهری است که هرودوت در کتاب خود از آن به عنوان پتریا Pteria یاد کرده است. یک سال بعد از آن ویلیام هامیلتون طی مقاله‌ای از «بوغازکوی» به نام تاویوم Tavium پایتخت گالاتیا تروکمر Galatia Trocmer سخن به میان آورده و در ادامه‌ی بررسی‌های خود طی بازدید از آلاجاهویوک Alacahiyuk شعر هیتیها، یعنی دروازه‌ی اسفنکس را کشف کرده است. از سال ۱۸۳۴ به این طرف شهرهای بوغازکوی و آلاجاهویوک پیوسته مورد توجه سیاحان و باستانشناسان قرار گرفته‌اند و هومان O.Humann و پوچستین O.Pichetein در معرفی و شناساندن این شهرها قدم بزرگی برداشته‌اند. (۷۵)

هومان سال ۱۸۸۲ از طرف موزه برلین مأمور کپی برداری از نقش برجسته‌های «یازیلی کایا» و مشخص کردن کروئولوژی واقعی پایتخت هیتیها یعنی بوغازکوی شد. کانتر E.Chantre در سال ۱۸۹۳ از بوغازکوی و یازیلی کایا و تپه‌های اطراف آن دیدن کرد و اسناد تاریخی هیتیها را کشف کرده است و بدین وسیله اسم قدیمی بوغازکوی را که در این اسناد تاریخی از آن به نام هاتوشاش Hausas یاد شده بود شناسایی کرد. (۷۶) نام هاتوشاش از «هاتی» اقتباس شده است. (۷۷)

در سال ۱۹۰۷ از طرف مؤسسه باستانشناسی آلمان یک هیأت باستان شناس متشکل از پوچستین کرنیکر D.Krencker، کوهل H.Kohl و کورتیوس I.Curtius به هاتوشاش اعزام شدند و در نتیجه‌ی کاوشهای خود غیر از حصار شهر، پنج معبد را که همه‌ی آنها مربوط به زمان امپراتوری هیتیها می‌باشد کشف کردند. گارستانگ J.Garstang باستانشناس انگلیسی نقش برجسته‌هایی را از زمان هیتیها در بخش







فریدون است. شاید اورشلیم نیز به معنی شهر سلم باشد. (۸۷)

پانویس

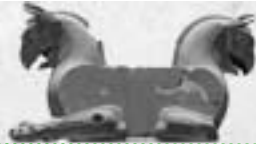
- ۱-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۹-۲۴۱.
- ۲-ایران بزرگ، رویه ۸۷.
- ۳-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۱۹.
- ۴-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر رویه ۱۷.
- ۵-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر رویه ۲۲.
- ۶-هیتی ها، الیور گرنی، به نقل از ایران بزرگ، رویه ۸۷.
- ۷-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۷۰.
- ۸-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۶.
- ۹-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۳.
- ۱۰-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر رویه ۱۸.
- ۱۱-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۳.
- ۱۲-ایران از آغاز تا اسلام، رویه ۵۰.
- ۱۳-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۴۳.
- ۱۴-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۳.
- ۱۵-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۶.
- ۱۶-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۳.
- ۱۷-ایران از آغاز تا اسلام، رویه ۵۰.
- ۱۸-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۳-۲۲۴.
- ۱۹-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۴.
- ۲۰-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۲۴-۲۲۵.
- ۲۱-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۴.
- ۲۲-ایران از آغاز تا اسلام، رویه ۵۰.
- ۲۳-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۴-۲۲۵.
- ۲۴-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۳.
- ۲۵-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۵.
- ۲۶-ایران از آغاز تا اسلام، رویه ۶۵.
- ۲۷-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۴۳.
- ۲۸-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۶.
- ۲۹-باستان شناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۵.
- ۳۰-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر رویه ۱۸.
- ۳۱-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۷.
- ۳۲-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۸.
- ۳۳-پادشاهی ماد، رویه ۹۴.
- ۳۴-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۳.
- ۳۵-تاریخ ملل آسیای غربی، احمد بهمنش، به نقل از ایران بزرگ، رویه ۸۷.
- ۳۶-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۳۰-۲۳۱.
- ۳۷-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۳۰-۲۳۱.
- ۳۸-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۶-۲۳۷.
- ۳۹-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۷.
- ۴۰-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر رویه ۱۷.
- ۴۱-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر رویه ۱۸.
- ۴۲-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر رویه ۱۸.
- ۴۳-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر رویه ۱۲۹.

- ۴۴-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۱.
- ۴۵-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۲۵.
- ۴۶-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۸.
- ۴۷-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۳۳.
- ۴۸-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۸.
- ۴۹-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۳۳.
- ۵۰-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۸.
- ۵۱-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۸.
- ۵۲-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۸-۲۳۹.
- ۵۳-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۹.
- ۵۴-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۳۳-۲۳۴.
- ۵۵-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۴۱.
- ۵۶-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۷۱.
- ۵۷-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۷۱.
- ۵۸-پادشاهی ماد، رویه ۹۲.
- ۵۹-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۷.
- ۶۰-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۷-۲۲۸.
- ۶۱-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۲۸.
- ۶۲-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۳۶.
- ۶۳-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۶۲.
- ۶۴-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۷۱.
- ۶۵-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۸.
- ۶۶-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۳۷.
- ۶۷-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۹.
- ۶۸-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۳۷.
- ۶۹-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۴۱-۲۴۲.
- ۷۰-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۳۷.
- ۷۱-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۴۲.
- ۷۲-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۳۷.
- ۷۳-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۱۱۷.
- ۷۴-قوم های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رویه ۲۳۸.
- ۷۵-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۶.
- ۷۶-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۷.
- ۷۷-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۷.
- ۷۸-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۷۱.
- ۷۹-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۸-۱۹.
- ۸۰-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۷.
- ۸۱-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۲۰.
- ۸۲-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۲۰.
- ۸۳-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۲۱.
- ۸۴-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۲۲.
- ۸۵-باستانشناسی و هنر آسیای صغیر، رویه ۱۳۵.
- ۸۶-جامعه بزرگ شرق، رویه ۲۳۳.
- ۸۷-ایران بزرگ، رویه ۸۷.

کتابنامه

- ۱-فیروزمندی شیره جینی، بهمن، ۱۳۸۲. باستان شناسی و هنر آسیای صغیر، انتشارات سمت.
- ۲-عطایی فرد، امید، ۱۳۸۴. ایران بزرگ، انتشارات اطلاعات.





## برابره‌های پارسی

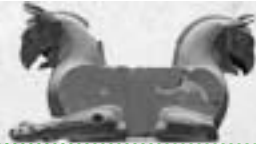
کاری از الف. نیگویی

- ۳- بهزادی، رقیه، ۱۳۸۶. قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، انتشارات طهوری.
- ۴- ساسانی، شاپور، ۱۳۷۰. جامعه بزرگ شرق، انتشارات شمع.
- ۵- گیرشمن، رومن، ترجمه ترجمه محمد معین، ۱۳۵۵. ایران از آغاز تا اسلام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۶- علی اف، اقرار، ۱۳۸۹. پادشاهی ماد، انتشارات ققنوس

بی‌احتیاط: بی‌پروا-بدون دوراندیشی  
 (شفص بااحتیاط، مفتاط): استوارکار،  
 دوراندیش، پخته، ژرف‌نگر  
 احتیاط: دوراندیشانه، باپروا، باهوشیاری  
 اهبار: سنگها  
 اهبارکریمه: سنگهای بهادر  
 اهبام: گنج‌ها، ستبراه‌ها  
 اهر: یک، یکم / یگانه، یکتا ف بی‌همتا  
 اهداث (کردن): سافت، نوسازی، برپاکردن  
 اهدی: کسی، هیچ‌کس، یکی  
 اهدیت: یگانگی، یکتایی  
 اهرار: آزادان، آزادگان  
 اهراز: فراهم‌آوری، بدست آوردن، دریافتن  
 اهراق: سوزانیدن  
 اهزاب: گروه‌ها، دسته‌ها  
 اهزاب سیاسی: گروه‌های وینارتاری  
 اهزان: اندوه‌ها  
 احساس: دریافت ف یافتن، برداشت  
 احساسات: سهش‌ها، هیجان، شور  
 احساساتی: جوشی، شورمند  
 احساس داشتن: دل‌داشتن، سهش داشتن







## نسک شناسی (تاریخ و فرهنگ ارمنستان)

نویسنده: مریم امامی جعفری



پروفسور احمد نوری زاده

در زادگاهش-کرمحله- به گفته خودش، در آن روزگار فرهنگ ها و خرده فرهنگ های بسیاری از ارمنی ها، روسها، آشوری ها، گیلک ها، آذری ها و فارس ها زندگی می کردند و همین امر شوند گفتگو و دوستی پیوسته ی او با ارامنه شده بود.

آشنایی او با زبان شفاهی ارمنی- که از همسایه ارمنی خانه ی پدری خود فراگرفته بود- و گرایش شدیدش به برگردان متنهای خارجی، او را به فراگیری زبان ارمنی واداشت. از این رو به مدت ۴ تا ۵ ماه در پیش شادروان «آرشی بابایان» چکامه سرای زن نامی ارمنی، الفبای این زبان را آموخت. سپس با کوشش بسیار، به وسیله ی نسکهای خودآموز، زبان نوشتاری ارمنی را نیز فراگرفت. از آن پس به طور جدی به برگردان و شناساندن ادبیات معاصر و متن های کهن ارمنی در نشریه های فارسی زبان ایران همت گماشت. ایشان مدتی را در اصفهان، نزد شادروان «خاژاک درگریگوریان» - فرنشین (رییس) دانشکده ارمنی شناسی دانشگاه اصفهان- با ادبیات و زبان کهن ارمنی- گرابار- آشنا شد.

پروفسور نوری زاده یک چهره محبوب و شناخته شده برای مردم ارمنستان و ارمنی زبانان است. این محبوبیت به حدی ست که برنامه ریزان آموزشی جمهوری ارمنستان، بخش هایی از منظومه ی «ماسیس کوه نیست» اثر ماندگار وی را به همراه زندگینامه ی این چکامه سرای ایرانی به عنوان یک درس در نسک درسی دانش آموزان مقطع دوم راهنمایی مدرسه های ارمنی زبان گنجانده اند. در ارمنستان به او «فرزند پارسی گوی ملت ارمنی» لقب داده اند.

«او در قلب ملت ارمنی به جاودانگی تاریخ خواهد پیوست.» (سرکیس گراگوسیان- چکامه سرا و نویسنده ی ارمنی تبار لبنانی)  
«او با آثار خود برای ارمنی ها غرور ملی کسب می کند و ما وظیفه داریم که ارزش های این انسان بزرگ و چکامه سرا و مترجم ارزنده را بستاییم و آرزو کنیم که قلم پرتوان او همیشه پر بار و پایدار باشد.» (توروس تورانیان- نویسنده و منتقد ارمنی تبار سوری)

«ایشان بزرگترین مترجم ادبیات ارمنی در جهان است که با آثار خود ملت ارمنی را با شگفتی مواجه کرده است. من به جرات می توانم بگویم در تاریخ ادبیات ارمنی هرگز چنین پدیده ای رخ ننموده است...» (هراچیا ماتئوسیان- نویسنده نامدار ارمنی)

پروفسور احمد نوری زاده به شوند تلاش پیوسته ی خود در زمینه ی شناساندن فرهنگ ادب ارمنی هدیه ها و عنوان های جهانی بسیاری به دست آورده است. از جمله جایزه ی جهانی فرهنگی «گارپیس پایازیان» به جهت یک عمر فعالیت ادبی از کشور آتریش در سال ۲۰۰۰ میلادی و بسیاری هدایای دیگر از کشور ارمنستان.

شماری از آثار چاپ شده دکتر نوری زاده به قرار زیر است:

- «سرودهای سرخ» مجموعه ی شعر اثر «یقیشه چارنتس»
- «تسولاک» یک داستان بلند از «آکسل باگونتس»
- «صد سال شعر ارمنی» نمونه های شعر بیش از هفتاد چکامه سرای ارمنی با پیشگفتار ۱۴۸ صفحه ای درباره ی تاریخ و فرهنگ ارمنی



کشور کنونی ارمنستان که در شمال باختری با ایران همسایه است تاریخی کهن دارد. بررسی های تاریخی نشان می دهد که از آغاز هزاره ی دوم پیش از زایش زندگی اقتصادی- اجتماعی تیره های بومی در کوهستان های ارمنستان پا گرفته است. تاریخ سیاسی این کشور پیوندی دیرین با ایران داشته و از زمان هخامنشیان تا آغاز حمله تازیان به ایران شاهان ارمنستان گاه از سوی ایران و گاه از سوی رقیب سیاسی و همیشگی خویش، امپراتوری رم گزینش می شدند. ارمنستان به شوند جایگاه جغرافیایی ویژه ای که دارد محل دادوستد اقتصادی بین خاور و باختر بوده است و همین امر شوند این شده است که فرهنگ این کشور از فرهنگ کشورهای بسیاری تاثیر پذیرد و در عین حال فرهنگ خود را وارد فرهنگ دیگر کشورها سازد.

در زمان صفویان، شاه عباس صفوی، شمار بسیاری از ارمنیان را از جلفا و نواحی دیگر آذربایجان به اصفهان کوچاند و از این زمان به بعد ارمنیان در سراسر ایران پراکنده شدند و هم اکنون نیز به حیات خویش ادامه می دهند. پروفسور احمد نوری زاده از اندک کسانی ست که به پژوهش در تاریخ ارمنیان پرداخته است و هم اینک چهره ای شناخته شده و محبوب در کشور ارمنستان است.

پروفسور احمد نوری زاده؛ ادیب، پژوهشگر، ترزبان (مترجم) و بنیانگذار ارمنی شناسی در ایران و تنها چکامه سرا (شاعر) غیرارمنی جهان در سال ۱۳۳۰ در خانواده ای پرجمعیت، در غازیان بندر انزلی دیده به جهان گشود.





• «در شب تنهایی و رویاها» مجموعه چکامه های ارمنی دکتر نوری زاده

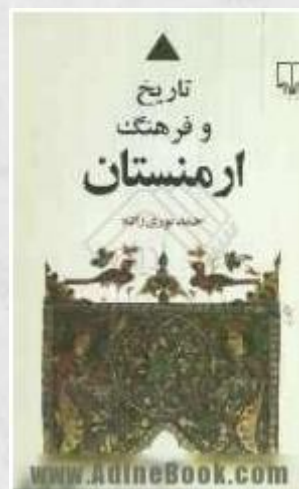
و بسیاری آثار دیگر....

نسک پر بار و ارزشمند «تاریخ و فرهنگ ارمنستان» یکی دیگر از آثار پروفیسور نوری زاده است که در آن به شناساندن تاریخ سیاسی، اساتیر، باورها، افسانه ها و نامداران ارمنستان از روزگاران کهن تا به امروز پرداخته است.

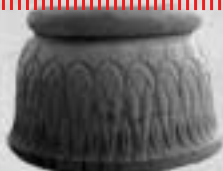
نسک در هفت هات نگاشته شده و هات های آن به قرار زیر است:

- نگاهی به تاریخ ارمنستان
- باورهای کهن در ارمنستان
- اساتیر ارمنستان
- افسانه های ارمنی
- مسیحست در ارمنستان و پیدایش زبان نوشتاری ارمنی
- نامداران فرهنگ ارمنی
- تاریخ ادبیات ارمنی

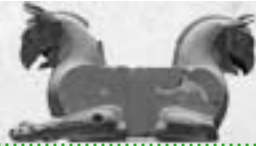
به گفته ی نویسنده: «نسک «تاریخ و فرهنگ ارمنستان» کوششی است برای شناساندن گوشه هایی از تاریخ ارمنستان و برخی جنبه های حیات مینوی(معنوی) و فرهنگی ملت ارمنی در درازای تاریخ. در هات های هفتگانه ی نسک کوشش شده است با بهره جستن از متون و بن مایه های تاریخی، پژوهشی، فرهنگی، ادبی، زبان شناسی، تاریخ ادبیات و ... تاریخ ارمنستان، باورهای کهن در ارمنستان، اساتیر ارمنی، افسانه های ارمنی و زبان نوشتاری ارمنی موردبررسی قرار گیرد و جنبه هایی از حیات فرهنگی و ادبی ملت کهنسال ارمنی در درازای تاریخ نمایانده شود.»



نسک «تاریخ و فرهنگ ارمنستان» برای دومین بار در ۶۴۸ رویه توسط انتشارات چشمه در بهمن ۱۳۸۶ با بهای ۸۰۰۰ تومان به بازار نسک آمده است.







## آیا فرمانروایان آخرین دوره بابل، ایرانی بوده اند؟

نویسنده سورنا فیروزی

بابل سرزمینی است که در جنوب میانرودان جای دارد. این سرزمین در بخشی از اوستای کهن (رام یشت) به صورت کویرینت، بوری در آبان یشت، سومر در اسناد گوناگون میانرودانی و استوانه کورش، بابل و کلدیه در نوشته هایی از میانرودان، بابیروش در نوشته های پارسی هخامنشی، بابولنیا Babylonia در نوشته های یونانی و بابل در نوشتگان پهلوی ثبت شده است.

بطور کلی، تاریخ بابل به بخش های زیر بخش بندی میشود:

- ۱- دوره آموری ها (سامی هایی که تمدن نخستین بابلی را پدید آوردند) که به دو دولت شهر ایسین (سده بیستم تا سده هجدهم پیش از میلاد) و لارسا (سده بیستم تا سده هجدهم پیش از میلاد) بخش میشود.
- ۲- دوره حکومت فرمانروایان شهر بابل (دودمان های یکم و دوم از سده نوزدهم تا سده شانزدهم پیش از میلاد)
- ۳- دوره چیرگی کاسی ها (از مردمان ایرانی) از سده شانزدهم تا سده دوازدهم پیش از میلاد
- ۴- دوره دودمان های چهارم تا نهم بابل از سده دوازدهم تا سده هشتم پیش از میلاد
- ۵- دوره چیرگی آشوریان بر بابل و کشمکش ها میان بابلیان و آشوریان (از سده هشتم تا سده هفتم پیش از میلاد)
- ۶- دوره نو بابلی از سال ۶۲۶ پ.م تا سال ۵۳۹ پ.م (تصرف بابل بدست کورش بزرگ)

دوران نو بابلی، آخرین بخش از تاریخ بابل است. این دوره با پیروزی یک سردار جنگی بنام نبو اوسور (نبوپلسر) بر نیروهای آشوری زیر فرمان «سین شر ایشکون Sinsharishkun» و بیرون راندن آشوریان در سال ۶۲۶ پ.م آغاز شده و تا هفتم آبان ۵۳۹ پ.م که برابر با درونش کورش دوم (بزرگ) به بابل پایان میدهد. در این بازه زمانی، رخدادهای بسیار مهمی در تاریخ میانرودان و ایران روی میدهد. پیروزی نیروهای مشترک مادی به فرماندهی هووخستر و میانرودانی جنوبی (کلده ای) به رهبری نبوپلسر در سال ۶۱۳ پ.م، منجر به سقوط نینوا شد و با تصرف شهر هران بدست کلدانیان در سال ۶۱۰ پ.م، تمامی میانرودان شمالی، در شمار سرزمین های ایرانیان مادی و کلدانی های میانرودانی درآمد. پیوند زناشویی میان پسر نبوپلسر (نبوکدنزر دوم) یا همان بخت نسر معروف) و دخت هووخستر (آموتیس Amytis)، موجب استواری روابط دو دولت گشت. سپس، سامانه باغ های معروف بابل به پیروی از سنت باغ سازی ایرانی ساخته شد و در پس آن، تصرف اورشلیم و سقوط یهودا بدست نیروهای کلدانی، پس نشینی نیروهای مصری (متحدان اورشلیم)، ویرانی نیایشگاه اورشلیم و انتقال یهودیان به بابل (همه در سال ۵۸۷ پ.م) رخ میدهد. در پس نبوکدنزر دوم، رخدادهای چشمگیر پایان می یابد تا آنکه بابل بدست کورش تصرف میگردد. چنانکه بخواهیم نگاهی گذرا به ترتیب فرمانروایان کلدیه (نوبابلی) میانرودان جنوبی بیاندازیم، به شرح زیر نگاشته میشود:

نبو ایل اوسور (۶۲۶-۶۰۶ پ.م) که متحد ایرانیان مادی بود.

نبو کودوری اسور یا نبوکدنزر دوم (۶۰۵-۵۶۳ پ.م) که داماد هووخستر بود.

امل مردوک (۵۶۲-۵۶۱ پ.م)

نرگل شر اوسور یا نرگل شرزر (Nergal-shar-usur, Nergal-) (sharezer) (۵۶۰-۵۵۷ پ.م) که زمان بقدرت رسیدن وی، همزمان با روی کار آمدن کورش بزرگ در انشان (یدای) بود.

لباشی مردوک (۵۵۷ پ.م)

نبونئید (۵۵۶-۵۴۰ پ.م)

تا بدین جا، بنظر می آید که با شماری سامی تبار روبرو هستیم که دگر بار در پس گریز مردوک اپل ایدین دوم (مردوخ بلدان در تورات) توانسته اند تا استقلال بابل را بازگردانند و حاکمیت سامی های بابلی را تشکیل دهند.

اما در گزارش های کلاسیک دیگر، سخن از نگرش دیگری است. ماجرای که در آن بخت نسر (نبوکدنزر دوم) یک ایرانی خوانده شده است.

با هم نگاهی به برخی از این گزارش ها بیاندازیم:

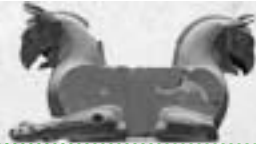
«...بدانکه بخت نصر به عجم نامی بزرگ داشت و از تخمه گودرز بود و نسل ملوک... ملکن بسیار را خدمت کرد از ملوک عجم...» «و گویند: این بخت نصر را نام بختنرسه بود و از عجم بود، از فرزندان گودرز... پس بهمن پادشاهی بابل و عراق و شام بدو داد تا حد مغرب. و او را گفت: دیگر بار به شام رو و بیت المقدس را ویران کن چون بار پیشین. و او را بفرمود که سپاه چندان که خواهی بگزین و خواسته چندان که ترا به کار است بر گیر. بخت نصر پنجاه هزار مرد از لشکر برگزید و سیصد سرهنگ و از خاندان های ملک چهار تن، تا وزیران او باشند: یکی را نام داریوش بن مهری (و او خواهرزاده بخت نرسه بود) و دوم کیرش بن کیکوان (و او خازن بهمن بود) و سدیگر احشویرش و چهارم بهرام بن کیرش بن بشتاسب... بن کیرش بن جاماسب... و سپاه بکشید و رفت سوی زمین عراق و بابل و یک سال همی ساخت آن کار را. و سپاهی را همی گرد کرد و برگ میساخت و از فرزندان سنحاریب ملک (یک) تن مانده بود به زمین بابل، نام او بخت نصر بن بنوزرادان بن سنحاریب و ملک موصل او را بود. چون بخت نصر آهنگ شام کرد و زمین بیت المقدس، آن فرزند سنحاریب [بخت نصر بن بنوزرادان] از موصل برداشت و سوی او آمد و با سپاهی بسیار بر سبیل خدمت. بخت نصر او را بناخت و گرام یکرد و مر او را سپاه داد و بر مقدمه خویش بفرستاد به بیت المقدس و خود از پس او رفت با سپاهی بسیار که شمار آن کس ندانست. چون آنجا رسید در افتاد و بیت المقدس را ویران کرد و خلق از بنی اسرائیل بکشت و خلقی بسیار برده کرد که اندر سپاه او صد هزار غلامچه بود نارسیده بجز از بزرگان و زنان و دختران... اسیران را برگرفت از بنی اسرائیل و سوی عراق باز آمد و به ملک بنشست. و آن را که رسول بهمن را کشته بود و با پسرانش همه را دست بسته و کور کرد و به نزدیک بهمن فرستاد... بهمن... از بخت نصر سپاس داشت و ملک بابل و عراق تا حدود مغرب بدو باز گذاشت. بخت نصر به ملکی بنشست و از بردگان بنی اسرائیل... پیش خویش اندر بندگی برپای کرد.» (۱)

در سیاهه بیرونی (۲) نیز که به پیروی از سیاهه پتولمی آن را نوشته، به مجموع بخشی از آخرین دودمان سامی بابلی (دودمان نهم)، اشغالگران آشوری (از تیگلات پیلسر سوم تا آشور ندین شومی) و تمامی فرمانروایان نوبابلی و هخامنشی با عنوان «ملوک کلدیه» اشاره شده است. بیرونی درباره معنای واژه کلدیه چنین نوشته است: (۳)

«کیانیها که پادشاهان بابل بودند و اهل بابل ایشان را کلدانیان میگویند...»







شوند جایگاه تاریخی و معنوی پاپ، از وی به صورت نمادین، درخواست پروانه جهت لشگر کشی به خاور و باختر جهان مینمودند. ما دیرینگی و تاثیر دولت بلخ بر معادلات منطقه فلات و میانرودان را از هزاره های زرتشت گاهی داریم. افزون بر آن، بیرونی نیز به روشنی بیان داشته که کیانیان نشسته در بلخ (در پس بهمن) همچنان نقش سیاسی در میانرودان دارند و کلدانیان، فرمانداران آنان میباشند. این مورد میتواند تا اندازه ای ادامه و سرنوشت فرمانروایان بلخ (کیانیان) در پس سکوتی که در اسناد در پی روی پایان فرمانروایی همای چهار آزاد میکنند، را روشن سازد. حکومتی که دیگر استواری پیشین را در فرمانروایی بر فلات ایران نداشته و تنها نمادی از آن باقی مانده است. از همین روی میباشد که دیودور، خباز از روی کار آمدن دولت ماد در هزاره سوم پیش از میلاد و ارمنستان در همان دوره میدهد (۵) و بر همی پایه است که اسناد سومری- اکدی، سخن از وجود دولت پرهشه (پارس) به هزاره سوم پیش از میلاد در خاور ایلام مینمایند. تمامی این موارد، نشانگر این مهم است که دولت بلخ، یکپارچگی کشور خود را از دست داده است. اما هنوز هم در سده هفتم پیش از میلاد، آن میزان از مشروعیت معنوی برخوردار است که بسان پاپ های هزاره سپسین، فرمانروایان میانرودان جهت یک اردو کشی، نیم نگاهی فرزندان به آن بیاندازند. اینکه در سند ائوسیبوس به نقل از الکسندر پلی هیسطور (۶) آشتاهاک (فرجامین فرمانروای مادی) ساتراپ ماد و نه فرمانروای آن خوانده شده، احتمالا برآمده از همین نگاه پدرا نه به فرمانروای ایرانی بلخ است، و گر نه اسناد آشکارا به قدرت فراوان شاه مادی یاد شده گواهی میدهند. ما میدانیم که تصرف سرزمین های خاوری فلات ایران (که شامل بلخ نیز بوده است)، در حد فاصل سقوط لیدی (۵۴۶ پ.م) و پیش از تصرف بابل (۵۳۹ پ.م) رخ داده است. بدین گونه، کورش با برانداختن حکومت بلخ، فصل نویینی از تاریخ را در منطقه باز مینماید. از همین رو است که مسعودی در التنبیه و الاشراف، دو روایت پیرامون او بیان کرده که در یکی کورش، یک فرماندار وابسته به بلخ خوانده شده و در دیگری، یک فرمانروای مستقل.

بازگردیم به سخن اصلی. حال چگونه است که در نگرش امروزی، فرمانروایان نو بابلی، سامی دانسته میشوند، اما گزارش اسناد کلاسیک، آنان را نه تنها ایرانی دانسته، بلکه نام های ایرانی برخی از آنان را نیز روشن ساخته است؟

چنانکه دیدیم، نام بابلی نبوکدنزر، نبوکدوری اسور ثبت شده است که معنای آن را چنین دانسته اند:

نبو (خدای خرد که پسر مردوک بوده است) + کودوری (پسر بزرگ) + اوسور (پاسداری) که بر روی هم چنین میشود: نبو پسر بزرگترم را پاسدارد. در حالت پهلوی معنای بوخت نرسه چنین میگردد: بوخت (بخت و سرنوشت که نمادی از خدای زروان است) + نرسه (نمایش مرد که ایزد پیک اورمزد بوده)، بر روی هم: نرسه سرنوشت

داریوش بزرگ در بیستون، حالت پارسی هخامنشی نام نبوکدنزر را «نبوکدرَجَر» ثبت کرده (۷) و آن را در حالت خوزی باستان (ایلامی)، «نپ کوتورروزی» به نگارش در آورده است. (۸) نپ در زبان خوزی باستان به مفهوم خدا است. واژه «رَجَر» در انتهای حالت پارسی نیز به واژه «رَوَج» (به معنای روز و روشنایی بسیار نزدیک است. اینکه چرا بخش نخست نام بابلی به همان صورت، در پارسی مانده و بخش پایانی دگرگون شده، میتواند ما را یک گام به نام ایرانی فرد کلدانی مورد گفتگو نزدیک تر کند. به آن شرط که این دگر پایانی را تفاوت در گویش نام در نگرش بگیریم. به طور کلی، در میانرودان سنت بر این بوده است

کلدانیان را نمیشود کیانی داشت بلکه کلدانیان حکامی بودند که از ناحیه پادشاهان کیان در بابل حکومت نمودند و مقر سلطنت کیانیان بلخ بود که چون به کلد رسیدند، مردم باختر ایشان را کلدانیان گفتند و این نام حکام قبلی این سلسله بود.»

در سیاهه بیرونی ( و الگوی آن پتولمی) این ترتیب آمده است: (به صورت بیرونی- پتولمی- مدت حکومت)

نیوخذناصر (نبپلسرس) ۴۱ سال

بختنصر فاتح بیت المقدس (نیکدلاسارس) ۴۳ سال

بخاللتز (ایلو آرودامس) ۲ سال

بلطشاصر ۴ سال

داریوش مادی یکم (نبنادیس) ۱۷ سال

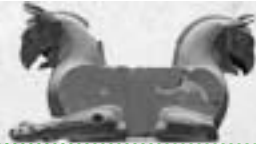
کورش بانی بیت المقدس (کورس) ۹ سال

موارد بالا گوشه هایی از گزارش های اسناد کلاسیک اسلامی بودند. اما رد پای این دیدگاه در متون پهلوی نیز دیده میشود، بدین گونه: (۴) «پاسخ موجز آتور فرنیغ فرخ زادن پیشوای بهدینان به چند پرسش معنی دار یاکوب پسر خالد که چنان که میگفت خویشاوند واقعی همه مردمانی بود که آنان را نیز سیمرا میخوانند و پیوند این یاکوب از زمان سالاری وَمَن که تبار ایرانی داشت، به آنان میرسد. نیاکان آنان (مردمان سیمرا) به عنوان سپاه سالاری و به عنوان سپاهگیری از راه دوستی آن قوم تحت سپاهیدی بوخت نرسی به حرکت درآمدند تا بدقانونی و بدکاری بنی اسرائیل و دیو پرستی گرانباز و زبانی را که از آنان ناشی میشد، از میان برند.»

آنچه از گزارش های سندهای بالا بدست می آید، عبارت است نامستقل بودن حکومت نوبابلی (کلده) و زیر فرمان دولتمردان بلخ قرار داشتن آنان. اینکه برآستی چنین بوده (چنانکه درباره نبوکدنزر دوم نوشته اند که وی مرزبان غرب سرزمین های دولت ایران، برابر با یک چهارم کل کشور بوده است) و یا آنکه این صرفا احترامی تشریفاتی بشمار می آمده خود گفتمانی مهم است. اسناد یاد شده میگویند که نبوکدنزر دوم با اجازه و فرمان فرمانروای ایرانی نشسته در بلخ به اورشلیم یورش برده (چنانکه این مطلب برای یورش سناخریب آشوری نیز بیان شده)، در برابر ستون پیروزی نامه سناخریب که در آن خود را آقای جهان میخواند، یادمان نامه نبوپلسر (سال های نخستین حکومت وی و رخداد های سقوط نینوا تا روی کار آمدن نبوکدنزر) و یادنامه سالهای نخستین نبوکدنزر بیان میدارند که آنها فرمانروایانی مستقل بوده اند. از دیگر سو، بهمن نوه گشتاسپ است و گشتاسپ فرمانروای زمان زرتشت سپیتمان (زایش به سال ۶۱۸۳ پ.م). بنابراین میان بهمن و نبوکدنزر دوم (۶۰۵ پ.م) فاصله زمانی به هزاره ها میکشد. اینکه چگونه سند کلاسیک پهلوی و اسلامی بیان داشته اند که نبوکدنزر به فرمان بلخ و بهمن بسوی اورشلیم رفته است، پاسخی منطقی خواهد داشت. سند پهلوی یاد شده، بیان دانه است که در ایران، فرمانروایی بوده است به نام وَمَن (آنچه به وهومَن یا بهمن نوه گشتاسپ نزدیک است). بنابراین این بهمن مد نظر بوده و نه بهمن پسر اسپندیار و نوه گشتاسپ. از دیگر سو این ماجرا (نگاه فرمانروایان میانرودان به بلخ جهت انجام یک لشگر کشی به جهان غیر ایرانی)، ما را به یاد دوران قدرت نمایی فرمانروایان اسپانیا و پرتغال می اندازد؛ در آن هنگام که پاپ ها از قدرت نظامی و شوکت گذشته خد برخوردار نبوده اند، اما باز هم دو فرمانروای ابر قدرت آن زمان، به







بیرونی مدت فرمانروایی داریوش مادی را ۱۷ سال ثبت کرده است. بر این پایه، ما در ظاهر، دارای دو فرمانروا با نامهای نبونئید و داریوش مادی هستیم که هر دو در یک زمان (پیش از آمدن کورش بزرگ) به مدت ۱۷ سال بر یک سرزمین (کده) حکومت مینمودند. این معما با نوشته «ابن عربی» است که حل میشود: (۱۱)

«داریوش مادی، یونانیان او را نابونیدس گویند... در عصر پادشاهی او، دولت نبطیان کلدانی منقرض شد و پادشاهی آن قوم به پارسیان رسید.»

فرجامین فرمانروای کلدانی، با لقب نبونئید (نبونئیت) در بابل به حکومت میرسد، اما تبار او مادی و نام وی داریوش بوده است، پدرش خشایارشا نام داشته و در شصت و دو سالگی به قدرت رسیده و در هفتاد و نه سالگی بدست کورش بزرگ، از مسند قدرت برکنار شده است. از نظر دانش تبارشناسی فیزیکی نیز شاهی پیرامون هم تباری کده ای ها با دیگر ایرانیان و تفاوت آنان با سامیان بابلی و آشوری در اختیار داریم. آنجا که داریوش، در بیستون گزارش داده است که یک ارمنی به نام «ارخ»، خود را نبوکدنزر، پسر نبونئیت (فرجامین فرمانروای کده) خوانده، به ما آشکارا نشان میدهد که چهره های فرمانروایان کده ای، بایستی مشابه چهره های روشن ایرانیان بوده باشد تا یک ارمنی، بتواند خود را فرزند نبونئید معرفی نماید. در غیر این صورت، طرح چنین ادعایی از سوی ارخ، شگفت آور و کاملاً غیر منطقی بوده است.

اکنون در میابیم که چرا در نوشته های کلاسیک چون آثار الباقیه و مختصر تاریخ دولت ها، کلدانیان و پارسیان یکسان برشمرده شده اند. همچنین شوندهای این مسئله که چگونه بدوران نبوکدنزر دوم، چهار تن ایرانی (داریوش بن مهری، کیرش یا کورش بن کیکوان، احشوریش یا خشایارشا و بهرام بن کیرش) سرزمین کده را میگرداندند و سنت های ایرانیان را برپا داشتند، نیز روشن میگردد. اینکه گروهی ایرانی مادی در دوره نو بابلی بر بابل حکومت میکردند، یک نام ایرانی و یک لقب بابلی (جهت رعایت سنت دیرین میانرودان جنوبی که از زمان گوتی ها و کاسی ها رایج بود) داشته اند، ریشه های گرایش دو دولت هووخشتر و نبوپلسر در ایجاد یک پیوند استوار را هم نشان میدهد؛ پیوندی میان دو ایرانی مادی جهت نابود سازی یک دشمن نا ایرانی به نام آشور.

بدین ترتیب، میتوان پنداشت که حکومت بابلیان سامی، با گریز مردوک اپل ایدین دوم در سال ۷۰۳ پ.م و اشغال دوباره بابل توسط نیروهای سناخریب آشوری، به پایان رسیده و این گروهی از ایرانیان ماد بوده اند که به رهبری نبوپلسر (۶۲۶ پ.م)، خودرانی جنوب میانرودان را با عنوان کده (کیان) پدید آوردند. حکومتی که با همراهی هم تیرگان مادی هگمتانه، باعث سقوط آشور (۶۱۳ پ.م) گشت، و در نهایت خود نیز همراه مادیان ماد (۵۵۰ پ.م)، تسلیم ارتش ایرانیان پارس (۵۳۹ پ.م) گشت.

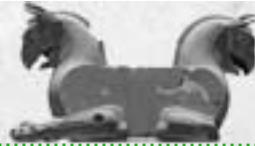
پی نوشت ها:

- ۱- تاریخ بلعمی، محمد بن جریر تبری، ترجمه ابوعلی بلعمی، تصحیح ملک شعرای بهار و محمد پروین گنابادی، نشر هرمس، ۱۳۸۶، رویه های ۵۹۸ و ۶۱۲-۶۱۳
- ۲- آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت، نشر ابن سینا، ۱۳۵۲، رویه های ۱۲۹-۱۳۰
- ۳- همان، رویه ۱۲۸

که فرمانروایان از هر قوم بیگانه ای، در نهایت یک نام سامی برای خود بر میگزیدند. چنانکه فرمانروایان نخست گوتی (از مردمان مرکزی فلات ایران) و کاسی (از مردمان ساکن در شمال فلات ایران) نام های بومی خود را داشتند و جانشینان آنان، نام های سامی اکدی- بابلی را دارا گشتند. از این رو، وجود نامی سامی برای نبو پلسر و نبوکدنزر، به معنای سامی تبار بودن آنان نمیشد. از دیگر سو، در چهارراه میانرودان که در هر دم، مورد تاراج و تاخت و تاز خاور و باختر و شمال و جنوب قرار میگرفت، زبان نیز نمیتواند معیار تعریف خاستگاه و هویت در نظر گرفته شود. چنانکه کاسی ها نیز در نهایت به زبان بابلی سخن گفتند. آنچه برای ما باقی میماند، گزارش اسناد کلاسیک، رفتار و کردار فرمانروایان کلدانی و آنالیزهای تاریخی و علمی کنونی میباشد. نبوکدنزر دوم، جشن بهاره اکیتو را بازسازی نمود. (۹) جشن یادشده که مدت ها از جنوب میانرودان رخت بر بسته بود، دقیقاً منطبق است با یکم فروردین یا نوروز ایرانیان. پیشتر پیرامون خاستگاه ایرانی نوروز و اینکه این جشن بایستی از ایران به سومر و میانرودان رفته باشد و نه وارونه، در نگاشته ای با نام «مهرگان، نماد برجستگی اخترشناسی ایرانی» توضیح داده ام. آنچه در اینجا مد نظر است، کردار نبوکدنزر دوم است که یک سنت ایرانی را به راه انداخته. این نکته در کنار گزارش های پهلوی و اسلامی که تبار نبوکدنزر دوم را ایرانی و عجم دانسته اند میتواند ما را بسوی ایرانی بودن تبار، هویت و تمدن کلدانی (باصطلاح نو بابلی) رهنمون نماید. اما همچنان گفتار ما ادامه دارد. مورد اصلی، فرجامین فرمانروای دوره نوبابلی، یعنی نبونئید است. یونانیان این نام را نبونیدوس، هروdot لاویت، و داریوش آن را در حالت پارسی هخامنشی «نبونئیت» و در حالت خوزی، «نپ پونت» ثبت کرده است. مدت حکومت این فرمانروای کلدانی نیز، چه در سالتنامه خود وی و چه در اسناد کلاسیک، ۱۷ سال ثبت شده است. از دیگر سو، همین اسناد کلاسیک (چون مختصر تاریخ دولت ها از ابن عربی و آثارالباقیه بیرونی) و در کنار آنها کتاب دانیال از تورات، فرجامین فرمانروای کده که بدست کورش برکنار شد را داریوش مادی، داریوش مادی یکم و یا داریوش پسر اخشورش (خشایارشا) ثبت کرده اند. در کتاب دانیال، پیرامون این فرد چنین میخوانیم: (۱۰)

«در همان شب بلشصر، پادشاه کلدانیان کشته شد. و داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله به سلطنت یافت. و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند. و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان به ایشان حساب پس دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد... پس وزسیران و والیان بهانه میجستند تا شکایتی در امور سلطنت بر دانیال بیاورند... پس آن اشخاص گفتند در این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه درباره شریعت خدایش در او بیابیم. آنگاه این وزیران و والیان نزد پادشاه جمع شده و او را چنین گفتند: ای داریوش پادشاه تا به ابد زنده باش. جمیع وزیران کشور و رؤسا و والیان و مشریان و حاکمان با هم مشورت کرده اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغن بلیغی نماید که هر کسی که تا سی روز از خدایی یا انسانی سوای تو ای پادشاه مسألتی نماید در چاه شیران افکنده شود پس ای پادشاه فرمان را استوار رکن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و پارسیان که منسوخ نمیشود، تبدیل نگردد... پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کورش پارسی، فیروز می بود... و در سال نخست داریوش پسر اخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود، در سال نخست سلطنت او، من دانیال...»





- ۴- کتاب پنجم دینکرد، ترجمه آموزگار و تفضلی، نشر معین، ۱۳۸۶، فصل اول، بند ۳
- ۵- کتابخانه تاریخ، نسخه of the Loeb Classical Library, edition ۱۹۳۳, Vol. I, published in, کتاب ۲، بندهای ۱-۲۰
- ۶- تاریخچه، اتوسبیوس، بخش درباره نبوکدنزر از گفته پلی هیستور
- ۷- فرمان های شاهنشاهان هخامنشی، نارمن شارپ، نشر پازینه، سنگ نبشته بیستون
- ۸- کتیبه ایلامی بیستون، کینگ و تامسون، ترجمه حیدرآبادیان و جهرمی، نشر سبحان نور، ۱۳۸۴
- ۹- خاور نزدیک باستان، کلاریس سویشر، ترجمه عسکر بهرامی، نشر ققنوس، ۱۳۸۴، رویه ۱۲۹
- ۱۰- کتاب مقدس، کتاب دانیال، ۵:۳۰، ۶:۱-۲۹، ۹:۱-۲
- ۱۱- مختصر تاریخ الدول، ابن عربی، ترجمه عبدالحمید آیتی، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، فصل دولت پنجم، رویه ۶۲

